بررسی جنبش های ملی ایران

۱

ابر مرد ، ابر حماسه

# بابک خرم دین



م . پرمون



جهان کتاب ـ شاهرضا مقابل دانشگاه

ابرمرد ، ابرحماسه ( بابک خرمدین )

م ۰ پرمون

چاپ اول زمستان ۱۳۵۴

تیراژ ۲۰۰۰

چاپ چاپخانه خورشید

پیدایش هر جنبش طبیعی مربوط به وضع داخلی
هر کشور در زمینه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی
همزمان است و شکل اوضاع آن کشور هدف این جنبش
را تعیین می‌نماید"

کلیما

## فهرست مطالب

# ابـر مـرد

در بین‌قهرمانان بلندآوازه تاریخ ما که مخصوصا در طی قرنهای‌نخستین اسلام به خاطر رهائی ایران و محنت کشان آن از یوغ بیداد بیگانگان بـه کوشش برخاسته‌اند بابک خرمدین این ویـژگی را دارد کـه خود نـه تنها مظهر پاره‌ای نوگرائی ها در آئین‌های کهن ایرانی است، بلکه در عین حال پیوندی یگانه بـا زندگی طبقات فرودین جامعه ایرانی چوپانان، روستائیان، پیشه‌وران، خرده‌پایان دارد و همین نکته است‌که نهضت خرمدینان‌را از نهضت کسانی‌چون‌ابومسلم سنباد، استاد سیس و ماریار ممتاز می‌کند. در ارتباط این نهضت باطبقات واقعی مردم نه همان بیگانه‌خوبان را واداشت تادر روایات‌افسانه‌آمیز وآکنده از تناقضات خویش ( روایات و افسانه ها بعدا خواهد آمد ) چهره واقعی بابک را با غبارترفنده و دروغ تیره سازند بلکه پاره‌ای از آشارویان را نیز بداںجا رهنمون شد که با سعی در مبارزه با آن خویشتن را بدستگاه خلیفه و قدرتهای‌لجام گسیخته "دنیای‌هزار-و یکشب " نزدیک سازند[1] قیام بابک علیه خلیفه واقعه شگفت انگیز تـاریخ نهضت اجتماعی مردم ماست که باید علت و انگیزه آنرا در مکان و زمان خاص دانست و حتی‌الامکان این قیام را تحلیل نمود.

برای اینکه بابک را خوب بشناسیم کمی باید از موقعیت اجتماعی و تاریخ اواخر ساسانیان با اطلاع باشیم و بدانیم به‌چه علت دولت بزرگ ساسانی‌باسرعتی باورنکردنی سقوط کرد و موجب تسلط اعراب فراهم شد.

---

۱ ــ دکترعبدالحسین‌زرین کوب . نه شرقی ، نه غربی ، انسانی

# چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند

## ضعف و انحطاط دولت ساسانی

آنچه از تاریخ نبشته‌ها میتوان خلاصه نمود این است که تاج و تخت شاهنشاهان ایران پس از در گذشت قباد دوم یا شیرویه بازیچه دست اشراف و اعیان شد.

اینک ببینیم پس از مردن شیرویه (پس از شش‌ماه پادشاهی ننگین به بیماری طاعون مرد) در سال ۶۲۸ تا هنگام بسر کار آمدن یزدگرد پسین پادشاه خاندان ساسانی در سال ۶۳۲ میلادی سرو کار شاهنشاهی پهناور ایران با که بود. در این چهارو پنج سال چه پیش‌آمد که عربها چیره شدند و دل یافته به ایران تاختند. این پیش‌آمد همان است که بلعمی گفته: " پادشاهی به زنان و کودکان افتاد ". از فرزندان خسروپرویز جز دو دختر همه بفرمان شیرویه کشته شدند (شیرویه هیجده تن از برادرانش را بقتل رسانید) و پسری ماند هفت‌ساله یا بقول برخی یکساله او را بنام اردشیر بپادشاهی برداشتند.

شهروراز سردار نامور خسروپرویز چون دانست که کودکی را بشاهی برداشتند با سپاهی به تیسفون درآمد، اردشیر و وزیرش مهاذرجشنس وبسیاری‌از بزرگان ایران را کشت (۲۷ آوریل ۶۲۹) و خود را شاه خواند شهروراز ..... چون از دودمان ساسانیان نبود، بزرگان از او ننگ داشتند که فرمان برند ..... روزی که شهروراز ..... پس از تاجگذاری بار می‌داد .....؛ یکی از میان سواران نیزه به پهلوی راست او زد و از اسبش اندر افکند..... کشنده شهروراز پسفرخ و دو برادر همدستش از خراسان بودند ...... پس از کشته شدن شهروراز جوانشیر -

پسر خسروپرویز مادرش گردویه خواهر بهرام چوبین بود. او هنوز کودک بود، پس از یکسال شاهی مرد وی چون خردسال بود شیرویه او را نکشته بود. . . . . . بوراندخت ( یعنی دخت گلرنگ ) را به شاهی برداشتند و پسفرخ را که شهرورار را کشته بود . . . . . وزیر خود گردانید. . . . . بوراندخت پس از هشت ماه (ثعالبی) پادشاهی بیمار شده از جهان درگذشت.

ابن‌قتیبه پادشاهی او را یکسال و شش‌ماه و یعقوبی و طبری یکسال و چهار ماه نوشته‌اند . . . . . پس از بوراندخت یکی را بنام چشنده و گشسب‌بنده که از خویشان خسروپرویز بود به پادشاهی برگزیدند. . . . . وی فقط یک ماه پادشاهی کرد. . . . . سپس آزرمیدخت ( یعنی دختر پیرنشدنی ) را به شاهی برداشتند . . . . . . فرخ‌هرمزد سپهبد خراسان خواست با آزرمیدخت زناشوئی کند، که مورد قبول واقع نشد وی شبی به امید کام گرفتن به کاخ شاهی درآمد. . . . . نگهبانان او را به سزا رسانده سرش را بریدند. . . . . پس ازاو رستم فرخزاد همان سپهسالار نامور بردگرد سوم درجنگ قادسیه از خراسان به تیسفون شتافت و آزرمیدخت را بخواری کشت ( پادشاهی آزرمیدخت شش یا هفت ماه )

آزرمیدخت را برادر خردسالی بود بنام فرخزاد که پس از وی بـه شاهی رسید، یکی از بزرگان ناخشنود او را هم کشت . . . . . آنگاه در اهوازمردی‌را از فرزندان اردشیر بابکان یافتند بنام خسرومهرچشنس که بـه تخت شاهی نشاندند چون چند روزی برآمد و کاری از او ساخته نبود و تدبیر ندانست و مردم داری‌هم نتوانست، او را کشتند. . . . . خردادخسرو از فرزندان خسروپرویز بود . . . . . . آنگاه که شیرویه برادران خود را می‌کشت جان بدر برده بود. . . . . پس از چندی گفتند این پسر پرویز نیست و او را براندند. . . . . و بزرگان ایران در جستجوی

کسی از نژاد شاهی بودند که فیروز پسر مهران را یافتند . . . . . فیروز هنگام تاجگذاری گفت من این تاج نخواهم که این تنگ است. مردمان این سخن به‌فال بد گرفتند . . . . . او را از تخت فرود آوردند و از دودمان ساسانی . . . . . . فرخزاد نامی را به شاهی برداشتند . . . . . پس از شش ماه پادشاهی او را نیز کشتند . . . . . از مرگ خسروپرویز تا سرکار آمدن یزدگرد سوم (طی چهارسال ۱۲ تن به شاهی رسیدند ) در میان آنها دو تن زن و چند کودک خردسال بودند . از پیش‌آمدهای تلخ می‌توان دریافت تا چه اندازه ایران گرفتار شوربختی‌وآشفتگی و پریشانی بود ، پورداود آناهیتا .

نصب و عزل شاهان ، دسیسه و توطئه علیه این شاه آن شاه و شدت تحریکات چنان بود که مرکز نفوذ خود را در بعضی از ایالات از دست داده بود . و هر ایالتی برای خود وضع خاصی فراهم ساخته بود و هر چند روزی یکی از سرداران شورش می‌کرد. نتیجه‌اش پراکندگی و گرایش کشور به سوی فئودالیزم و قطعه قطعه شدن آن بود که کشور همبستگی خود را از دست داده بود ونمیتوانست در مقابل حملات تازیان مقاومت کند. " در همه کارها فساد و تباهی رخنه کرده بود و جور و استبداد خسروان‌آسایش وامنیت مردم‌را عرضه خطر می‌کرد وکژخوئی و سست‌رائی مریدان اختلاف دینی را می‌افزود . . . . . "[۱] و دولت عظیم ساسانی در آخرین ایام عمر خویش سخت رنجور و ناتوان گشته بود .درهمه جا نابسامانی و پریشانی به چشم می‌خورد و از فراوانی ظلم ، عدل فراموش شده بود راستی و درستی آنچنان در سایه دروغ و کژی پنهان شده بود که در هیچ جا اثری از آن

---

۱ ـ دکترعبدالحسین‌زرین‌کوب . دو قرن سکوت

دیده نمی‌شد. تملق و چاپلوسی چنان در ارکان دولت نفوذ کرده بودکه راستان را بدان جایگاه راهی نبود و بقول سعدی " کارهای بزرگ بخردان وکارهای‌کوچک به بزرگان .... "

علم متروک و عالم فرزانه مطرود و آن چه مقبول بود جهل و عوامفریبی بود . از جوانمردی نه نشانی بود و نه اثری ولی پستی ، خدعه و تزویر بساطی داشت و خواهانی ، ظالم پروری و مظلوم‌کشی ، زورگوئی و چپاولگری ، حق‌کشی‌و ناسپاسی عادت مألوف . در آن روزگار نکبت‌بار دولت بزرگ ساسانی که میبایست به حکومت دینی بیاندیشد به حکومت دنیوی روی آورد و به مال و منال رسید که البته این ثروت محتاج به قدرت و قدرت به ثروت می‌افزود که نتیجه تباهی بود و فساد .

در این روزگار پر تباهی که امیدی برای کسی نبود و دین‌زردشت در زیر سیطره آئین عیسی بعقب رانده میشد و کسی پای‌بند اخلاق نبود و نه دینی بود و نه اخلاق ، نه امنیت ، نه سلامت و بقول دکتر زرین‌کوب ( تاریخ بعدازاسلام ) فره ایزدی در اثر سقوط‌پی در پی شاهان ضعیف ، اهمیت و ارج دیرین‌خود رااز دست داده بود . مطامع حکام و فرمانروایان باضافه فساد و اختلاف مؤبدان و روحانیون علائق و عقاید کهن را بسستی افکنده بود . شاهان از استیلای دشمنان همواره در خاطر دغدغه سقوط و بیم جان می‌پروردند و آرام و قرار نداشتند . فرمانروایان بلاد سرحدی ، که امیدی به بقاء دولت مرکزی نداشتند ، از ابراز نافرمانی نسبت بدان دستگاه بیم بدل راه نمی‌دادند . در این گیرودار عجیب که بعد از دوران‌شیرویه در ایران‌پدیدآمده بود دیگر برای‌ساسانیان چیزی‌نمانده بود که کسی از عامه بدان دل بسته باشد و یا بخاطر آن فداکاری کند .

نتیجه انحطاط: دانستیم در اواخر دوره ساسانی اختلافات و تضادهای داخلی که نتیجه منطقی کارهای غیرمنطقی بود نمایان‌تر شد. زمین‌داران با زمین‌کاران مبارزه شدیدی داشتند آنکه زمین داشت زمینهای زیادتری میخواست و زمین‌کار اگر زمینی داشت آنرا از دست می‌داد هر چندی که می‌گذشت یکی غنی‌تر وطرف دیگر فقیرتر می‌شد، یکی مسلط و دیگری دربند بود و روستائیان هر روز فشار زمین‌داران را زیادتر حس می‌کردند و از آزادی بی‌بهره می‌شدند. خود زمینداران هم در بین خود بـه مبارزه برمی‌خواستند. گو اینکه ماموران کشور و دهقانان برای حکومت نیرومند پادشاهی تلاش می‌کردند ولی از طرف دیگر سران اعیان نظامی و طبقات ممتاز موبدان، مغان، هیربدان و اسپهبدان ..... بعلت مالکیت و تسلط بر اراضی متصرفی که بزور غصب کرده بودند تمایلی چندان به حکومت مرکزی نداشتند و گه‌گاه تمایلات استقلال‌طلبی ابراز می‌نمودند. آنچه آخرین امید کشور را بر باد داد جنگ ایران و روم شرقی ( ۶۲۸ – ۶۰۴ م ) بود که آنچنان به نیروی تولید کشور لطمه زد که تمام افراد زحمتکش شهر و روستائیان بعلت مالیاتهای سنگین جنگی از پای درآمدند و فقیرتر شدند.

تجمل و عیاشی‌های خسروپرویز و از طرف دیگر جنگهای وی خزانه دولت را تهی می‌کرد و فساد چون موریانه دستگاه عظیم دولت ساسانی را از درون می‌خورد و از بین می‌برد. دستگاهی که بظاهر منظم بود از درون گسیخته و درهم بود. سازمانی غیرمستقر بود که مستقر می‌نمود. باچنین ویژگیهای دولت عظیم ساسانی بود که یزدگرد سوم ( ۶۵۱ – ۶۳۲ م ) به تخت نشست ولی تختی بی ثبات و لرزان و پوسیده.

در چنین پریشان‌احوالی ایران، عمر بخلافت نشست. اگر در زمان

ابوبکر تازیان فقط به مرزها حمله می‌بردند و براثر تعقیب مرزبانان بداخل صحرا می‌گریختند در زمان عمر که از سستی و فتور در ارکان دولت‌ساسانی با خبر بودند و می‌دانستند که شیرازه کارها در ایران از هم پاشیده بود و کسی به‌کسی نبود، در سر خیال دیگر می‌پروراندند . گر چه تازیان در بدو امر از حشمت و شکوه ایرانیان می‌ترسیدند ولی وقتی عمر به منبر رفت وگفت : ( ای مردم خداوند شما را بزبان رسول خویش گنج خسروان و قیصران وعده داده است ، برخیزید و جنگ با فرس را آغاز کنید ) مردم چون اسم فرس را شنیدند ساکت شدند الا ابوعبیدبن مسعود ثقفی که برخاست و گفت من اول کسی هستم بدین مهم می‌روم و دیگران نیز باو تاسی جستند . . . . . [1] )

ایرانیان اصولا تازیان را به حساب نمی‌آوردند و از آنها هراسی به دل راه نمی‌دادند فقط اخلال در مرزها ایرانیان را تا حدی ناراحت می‌ساخت ولی عدم شناخت ایرانیان از تازیان و بیش از همه بی خبری از آیین جدید که همه را به برابری و برادری فرا میخواند چنان ضربتی را متحمل شد که مدتها نتوانست از آن ضربت کمر راست کند .

جنگ در قادسیه به‌شکست‌و فرار لشگر ایرانیان منتهی شد . تازیان دربی فراریان پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون‌را که اعراب مدائن می‌نامیدندگشودنددر آنجا کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصدسال خاندان ساسانی‌بدست عربان افتاد و از آن قصرها جز ویرانی بجای نماند .

فتح پایتخت و ویران‌شدن آن‌جدی بودن موضوع‌را بایرانیان‌گوشزد میکرد

---

۱ ــ دکترعبدالحسین‌زرین کوب . دو قرن سکوت

شکست دوم در نهاوند رخ داد که برای آینده ایران قطعیت داشت. کشتگان آنجا را بالغ بر صدهزار نوشته‌اند. در این زمان یزدگرد نه قدرتی داشت نه نفوذی، چونکه پس از جنگ نهاوند ایران متلاشی شده بود و هر کس در هرجا قدرتی داشت اعلام استقلال می‌نمود.

روحیه تجزیه‌طلبی، دولت ساسانیان را درهم کوبید. درآن زمان‌درقبال ضربه‌های سخت تازیان احتیاج به‌اتحاد وجمع شدن‌بود تا بانیروی اتحاد ویگانگی در قبال هجوم تازیان مقاومت ورزند. متاسفانه می‌گفتند یزدگردسوم شاه بدبختی است و تازیان نیرومند و مغلوب نشدنی بخصوص شایع کرده بودند که هرکس از تازیان اطاعت نماید در امان می‌ماند.

در سال (۶۳۶ م – ۱۸ هـ) خوزستان پس از یکسال پایداری سقوط کرد و در سال (۶۴۲ م – ۲۲هـ) حاکم آذربایجان (آذربایجان کنونی) طی پیمان‌صلحی که میان او و اعراب منعقد گشت و فرمانبردار شد.

" در سال (۶۴۳ م – ۲۳ هـ) اعراب همدان و در سال (۶۴۴ م – ۲۴هـ) اصفهان و ری را اشغال کردند "۱

یزدگرد سوم پس از نبرد نهاوند از ایالتی به ایالتی می‌رفت همه بظاهر باو احترام می‌کردند و وعده‌یاری می‌دادند ولی‌هیچکدام‌بقول خود وفانمی‌نمودند اعراب بالاخره از راه دریا و خشکی (۶۴۴ م – ۲۴هـ) وارد پارس شدند. گرچه بعضی از نقاط مقاومتی نشان دادند ولی این مقاومتهادرهم کوبیده‌شدند و یزدگرد سوم فرار کرد و بمرو رسید. صاحب و مرزبان آن شهر ماهوی‌سوری نام‌داشت‌که به

---

۱ – تاریخ ایران باستان تا قرن هیجدهم. ترجمه کریم کشاورز

یزدگرد خیانت کرد و آخرین شاه ساسانی پس از زدوخورد با ترکان چادرنشین در ناحیه بلخ یارانش را از دست‌داد و به آسیابی‌پناهنده شد وآسیابان‌بطمع جواهرات سرش را از تن جدا ساخت و جسدش را به‌آب انداخت ( در سال سی‌ویکم هجرت ) ( از کتاب فتوح‌البلدان صفحه ۴۰۸ و تاریخ ابن‌واضح یعقوبی ۴۰۲ استفاده میشود که قاتل یزدگرد سوم شخصی بنام ماهوی‌سوری مرزبان مرو بود . . . . . استاد جلال همائی )

فردوسی پناهندگی یزدگرد را به‌آسیاب چنین می‌گوید :

گشاد آسیابان در آسیا
به پشت اندرش باد لختی گیا
گوی‌دید برسان سرو بلند
نشسته برآن خاک بر مستمند
به‌پیکریکی کفش زرین بهای
زخوشاب زر آستین قبای
بدوگفت ای مرد خورشید روی
بدین‌آسیاب‌چون رسیدی‌بگوی

یزدگرد بدون معرفی خود نان می‌طلبد .

بدو آسیابان به تشویر گفت
که جز بی‌نوائی مرانیست‌جفت
اگر نان کشکینت آید بکار
وزین ناسرا تره جوبیار
بیارم جزین نیست چیزی که هست
خردشان بود مردم تنگدست

پس از جدا کردن سر یزدگرد جسدش را به‌آب می‌اندازد .

تن شاه از آن آسیا برگرفت
همان آسیابان ببین ای شگفت
به‌آب اندر افکند شاه دلیر
سرش گه زبر بود و گاهی بزیر

اعراب در ( ۶۵۱ م ۳۱ هـ ) سراسر خراسان رادرنوردیدندوبه ساحل رود آموو ( جیحون ) رسیدند گرچه با کشته شدن یزدگرد سوم پادشاه ساسانی عملیات نظامی علیه تازیان قطع شد اما چنانکه‌خواهیم دیدطولی نکشیدقیامهاو مقاومتهای

محلی علیه اشغالگران تازی آغاز شد .

از پادشاهی خسروپرویز تا کشته شدن یزدگرد شصت سال طول کشید آشوبها نابسامانیها ، نیرنگ‌بازی و فریبکاری چنان آسیبی بشاهنشاهی ایران رسانیده بود که سقوط چنان دولتی حتمی مینمود . گذشته از صدمات اقتصادی از لحاظ نظامی و سیاسی نیز ایران اهمیت خود را از دست داده بود . از آنچه گذشت دانستیم چه عواملی باعث شد که تازیان بر ایران مسلط شدند و آنها را خلاصه می‌کنیم :

۱ ــ جنگ با بدویان ( وقعه ذوقا ) در زمان خسروپرویز وشکست چهل‌هزار قشون منظم ایرانی از یک دسته اعراب بدوی شیبانی و غیره ..... تاریخ این جنگ بقول بعضی بین ۶۰۶ م و بقولی در ۶۱۱ م بوده‌است .

۲ ــ مفتخواری طبقات ممتاز و معاف بودن از مالیات و برعکس ، تحمیل مالیاتهای طاقت‌فرسا بر مردم ،فقر و پریشانی عامه ، مرض‌طاعون ، انحطاط‌زراعت، تجارت ، ضعف و نفرت عمومی از سوءخلق و رفتارهای جاهلانه ، ظالمانه شاه‌نسبت به مردم .

۳ ــ ظلم و جور شاهان و یکه‌تازی اشراف و اعیان ، غرور و خودپسندی‌و شهوت‌رانی و ستمکاری پادشاه . برخی عده زنهای خسروپرویز را سه هزار و برخی بین ده ،دوازده‌هزار نوشته‌اند علاوه بر چندهزار کنیزک که‌جزو حرمسرای‌اوبودند ( تاریخ ادبیات ایران تالیف استاد جلال همائی )

۴ ــ فشار شدید به مردم و نارضائی آنها از حکومت بویژه عـدم توجه‌به خوراک و سرو وضع سربازان همراه با تعدی فرماندهان نسبت به سربازان .

۵ ــ بی‌سامانی وضع حکومت و نافرمانی حکام ولایات از مرکز ، بخصوص اختلاف بین طبقات بالا و هیات حاکمه و خانواده شاهان .

۶ ــ بدرفتاری و بیعدالتی نسبت به اقلیتها .

۷ ــ زورگوئی ، اجحاف ، بیدادگری طبقات ممتاز ، روحانیون بـویژه انحصاری بودن کارهای کشوری و لشکری در خانواده معدود .

۸ ــ منازعه خسروپرویز با بهرام چوبینه بر سر تاج و تخت سلطنت و پناه بردن خسرو به امپراطور رم ( موریس Maurice )

۹ ــ جنگ خسروپرویز با هرقل ( هراکلیوس ) امپراطور رم . بعد از فوت موریس و استیلای هراکلیوس در ( ۶۲۳ م ) بر ایران و شکست فاحش خسروپرویز و غارتهای شهرهای ایران و خراب‌کردن آتشکده‌ها از قبیل آتشکده (آذرگشستاسب )

۱۰ ــ شکست خوردن دوباره پرویز در جنگ دستگرد ( تقریبا در بیست فرسخی تیسفون ) از قشون هراکلیوس در ( ۶۲۷ م ) و فرار کردن خسرو .

۱۱ ــ کشتن خسرو و شاهزادگان و نجبا و سرداران نامی و بی‌احترامی و حق‌نشناسی نسبت به سرداران قابل و فداکار از قبیل شهربراز ، شاهین وآزردگی و دلسردی آنها از کار .

۱۲ ــ شورشها و هرج‌ومرج‌های مذهبی و نفوذ روحانیهای بدعمل وجنگها و کشمکش بین ارباب مذاهبی که درآن‌موقع هیچکدام مایه امن و امان قلبی مردم نبوده‌اند .

۱۳ ــ عدم آسایش معنوی و مشاجره بنیان‌کن بر سر اوهام عوام .

۱۴ ــ خستگی قشون از جنگهای بیهوده و پژمردگی افراد ملت و تنبلی‌و تن‌پروری و فساد اخلاق جامعه و بی اعتنائی به دین و میهن .

بنابراین جامعه دوره ساسانی‌یک جامعه‌محافظه‌کار اشرافی‌مبتنی‌برنظامات و مقررات غیرعادلانه بود و ویژگی این جامعه عبارت بود از گذر تدریجی کـه از

نظام دودمانی و بردگی به‌نظام فئودال منتقل‌شد. درجامعه ساسانی غالبا مقررات " کاست Cast " مانندی حکمفرما بود کاست یعنی طبقات و قشرهای غیر قابل نفوذ اجتماعی به‌این معنی که هرکس در طبقه‌ای زاده می‌شدحق انتقال به طبقات دیگر را نداشت. پادشاه هم مظهر قدرت مطلقه سیاسی و جنبه ( تئوکراتیک یعنی ظل‌اللهی ) داشت . دربار شاه در عین دستگاه اداری بودن محل تحریکات و تلقینات شوم و نفاق‌اندازانه بود. در پیرامون شاه حلقه های گوناگون اشراف روحانی‌و غیرروحانی قرارداشتنداشراف مالک همه چیز و دهقانان وضعی نیمه برده داشتند. مالیات سنگین و دهقانان بشهر می‌گریختند بنابراین زندگی در شهرها بدتر از دهات بود .

## ایران در زمان خلفای اموی

دانستیم شاهنشاهی ساسانی در سال ( ۶۵۱ م – ۳۱ هـ ) سقوط کرد و فقط چند ناحیه مستقل ماندند ( بلخ – غور – زابلستان ) کابل و دیلم و گیلان و طبرستان ( سرزمینهای دریای خزر )

مردم این نواحی با پایداری و پایمردی فراوان به مقابله برخاستندگرچه بعدها سر تسلیم فرود آوردند ( باید مردم دیلم و غور وکابل را که مسخراعراب نگشتند مستثنی داشت ) در حمله تازیان بایرانیان بسا شهرها و روستاهای‌ایران ویران شدند و چه‌بسا زن و مرد و کودک افراد صلح‌جوی‌ایرانی اسیر و بخاک‌وخون غلتیدند و بسیاری‌از افراد بویژه از عراق‌و خوزستان‌و پارس به‌بردگی کشیده‌شدند ولی بودند بسیاری از زمین‌داران و بزرگان و اعیان که سر به‌آستان اعراب فرود آوردند و پرداخت‌خراج را بعهده گرفتند . و چون خلافت به بنی‌امیه‌رسید ایشان

خلافت را به یک سلطنت بزرگ عربی تبدیل نمودند و خود را در شامات جانشین غسانیان دانستند و آداب دوره جاهلیت را که پیغمبر بزرگ اسلام از بین برده بود از نو زنده کردند . . . . . .

عواقب تاثیر سلطه تازیان بر ایران :

۱ ـ ایران جزء امپراطوری جدید التاسیس خلافت عربی گشت که خود مخلوط ناجوری بود از قبایل و اقوام گوناگون .

۲ ـ تازیان اعم از اسکان یافته یا چادرنشین به صورت قبایل کامل به ایران نقل مکان کردند ، مهاجرت اعراب با احداث اردوگاههای نظامی که مسکن حاکم منصوب از طرف خلیفه نیز بود ، صورت گرفت .

۳ ـ اراضی معینی به تصرف بدویان عرب در می‌آمد و اردوگاههائی که میساختند بصورت مراکز شهری درآمدند و در بعضی از این نقاط فرهنگ مشترک اسلامی پدید آمد .

میدانیم که هر انقلاب مذهبی و سیاسی و آمیزش ملتی با ملت دیگر ، انقلاب ادبی را هم در پی دارد و این امر بعد از اسلام نیز در ادبیات ایران و تازیان مشهود است . زبان عربی در بلاد ما حکمفرما بود و عده کثیری از زمین‌داران در سرزمین ایران پدید آمده بودند ، اراضی دولتی یا دیوانی ، قسمتی از زمینها را تشکیل می‌داد . روستائیانی در این اراضی ، پشت اندر پشت زارعان یا مستاجران آن زمین‌ها بودند و دولت بوسیله دستگاه مالی خویش مستقیما از آن بهره کشی میکرد . ( اعراب زبان عربی را به عنوان زبان رسمی و ادبی و دینی برای مسلمانان با خود به ایران آوردند . [1] )زبان عربی زبان رسمی شد و ایرانیان هم به عربی

---

۱ ـ پطروشفسکی . اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز

می‌نوشتند . چنانکه تا آغاز قرن نهم اثری که بزبان فارسی میانه یا پهلوی نوشته شده‌باشد نمی‌بینیم .زبان عربی برای ایران‌وهمسایگانش بصورت زبان بین‌المللی فرهنگ فئودالی شد . ( همچون زبان لاتین برای اروپا در قرون وسطی )

۴ ـ شیوه برده‌داری بایران منتقل گشت .

۵ ـ جریان گرایش ایران بفئودالیزم که‌از زمان ساسانیان آغازشده‌بود پس از فتح اعراب نیز ادامه یافت . گذشته از مالکیت فئودالی دولت ، مالکیت خصوصی فئودالی در اراضی ( ملک ) نیز وجود داشت و اینها اراضی بودند که بملکیت بزرگان عرب درآمده بودند . همچنین اراضی دهقانان ایرانی که طبق پیمانی سر به اطاعت فاتحان نهاده بودند . . . . . در املاک خصوصی و دولتی شیوه بهره‌کشی فئودالی غالبا با بهره‌کشی از کار بردگان که بسیارفراوان بود توام می‌شد .

بطورکلی از خصوصیات این دوران هوی اشکال غیرمتکامل و ناقص مالکیت فئودالی زمین و آب بود . یعنی مالکیت فئودالی دولت و ملک‌داری غیر مشروط می‌باشد .[1]

۶ ـ نومسلمان میبایستی در تقسیمات قبیله‌ای و عشیره‌ای اعراب وابسته باشد ولی با اعضای آن قبیله حقوق مساوی نداشت و هرنومسلمان غیر عرب مجبور بود " مشتری " یا سرسپرده و یا عبد یا مولی یکی از قبایل یا عشایر شود (موالی جمع مولی ) . مولی دارای وضعی بود که از برده بالاتر و از آزاد پائین تر بوده است .در رم این نوع بنده‌ها را آزاد شده Libestiner میامیدند و میدانیم

۱ ـ تاریخ ایران باستان تا پایان سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

که برده در زمان جاهلیت از طریق خرید و فروش بدست می‌آمد ولی بردگی اسلام بوسیله اسارت بود . این امر گرچه برخلاف موازین اسلام بود ولی این رسم مدتها در بین اعراب متداول بود . موالی جزو گروه جنگی قبیله جهاد می‌کردند و بطور کلی وضع موالی پست‌تر از وضع اعراب قبیله بود و میشد که موالی مقامات عالی‌را در دستگاه حکومتی اعراب بدست میآوردند و در زندگی‌دولت نوجوان‌عربی نقشی مهم ایفا نمایند . باید دانست کـه بنیاد حکومت بنی‌امیه بـر تحقیر ایرانیان و سیادت اعراب بود . بنی‌امیه یک هدف ، یک مقصود ، یک منظور داشتند وآنهم فرمانروائی و ریاست مانند زمان جاهلیت بود . برای این منظور از ارتکاب‌به هیچ عملی خودداری نمی‌کردند . برای موفقیت در این راه از هر گونه رشـوه دادن و دسیسه و دسته‌بندی سیاسی غفلت نمی‌ورزیدند . اسلام در زمان خلافت امویان خیلی کند پیشرفت داشت از طرف دیگر عدم رضایت در حکومت بعللی که نوشتیم شدیدتر میشده بویژه درزمان عثمان طرفداران علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) گرد هم جمع شدند که به‌آنها شیعه علی یا حزب علی نام نهادنـد از این کلمه شیعه یـاتشیع پدیدآمد . بقول پطروشفسکی ابوذر غفاری یکی از سه‌نفر طرفدار علی‌بن‌ابی‌طالب سازمان‌دهنده واقعی شیعه‌علی یا شیعیان شد . برخی از محققان قرن‌نوزدهم‌میلادی میگفتند که گویا مذهب شیعه را ایرانیان بوجود آورده‌اند و تشیع تعبیرگونه‌ای بود از اسلام در نظر ایرانیان . . . . . و ولهازن ( Welhasen )خاطرنشان‌میکند که نخستین شیعیان از موالی ( ایرانی ) نبوده بلکه عرب بودند . ضمنا از لحاظ تاریخی نیز فرضیه منشاء ایرانی داشتن تشیع نادرست است و اکنون می‌توان این نظر را کاملا روشن نمود .

خوارج در جنگ صفین که ( خود احتیاج به بحث جداگانه دارد )گروهی

از هواداران علی (ع) بودند که از وی جدا شدند. این افراد عده‌ای بودند علیه حکومت اشرافی اموی مبارزه می‌کردند و می‌خواستند،

۱ ـ خلافت آنچنان باید سازمان داشته باشد که مسلمانان با حقوق برابر یک جامعه دینی بنا نهند تا در آن جامعه فقیر و غنی نباشد.

۲ ـ همه نومسلمانان چه عرب یا غیرعرب نباید جزیه و خراج بدهند.

۳ ـ شایسته‌ترین حتی گمنام‌ترین فرد را اگر مردم انتخاب کنند باید خلیفه باشد. همه افراد صرفنظر از منشاء و ملیت خویش باید حق شرکت در انتخاب خلیفه را داشته باشند.

۴ ـ زندگی مسلمانان باید از طریق غنیمت‌های جنگی یا جزیه و خراجی که از کفار و افراد غیرمسلمان می‌گرفتند تامین شود.

۵ ـ زمین فتح‌شده باید ملک جامعه اسلامی باشد.

۶ ـ تساوی کامل بین اعراب مسلمان و موالی ( مسلمان غیر عرب ) برقرار باشد.

۷ ـ خلیفه اگر ستمگر و مطلق‌العنان باشد یا اداره امور را بد رهبری کند یا خائن به منافع مردم باشد جماعت می‌تواند او را معزول و محاکمه کند.

۸ ـ خلافت در اعضاء خاندان ویژه‌ای نیست.

۹ ـ هر جماعت محلی اگر روابطش با جماعتهای دیگر قطع گردد می‌تواند برای خود ( خلیفه ـ امام ) انتخاب کند. این عده که از علی (ع) جدا شدند بنام خوارج نامیده شدند. " خوارج که جمع خارجی است از ریشه خروج به‌معنی "بیرون شدن " " قیام کردن یا "خروج کنندگان " یا " قیام کنندگان ".

خوارج دشمنان آشتی‌ناپذیر بزرگان زمین‌دار مسلمان و مخالف وجود املاک

خصوصی بزرگ بودند. خوارج بخصوص در میان فقرا نفوذ فراوان داشتند. چهار گروه یا فرقه فرعی در میان خوارج بوجود آمد.

۱ - ازرقیان یا "ازراقه" ۲ - صفریان" صفریه " ۳ - بیهسیان "بیهسیه" اباضیان ( اباضیه ) در تعصب و ناسازگاری ازرقیان در راس قرار داشته‌ومعتدلترین آنها اباضیان بودند. فرق عمده شیعه عبارتند از کیسانیه، زندیه، امامیه غلات شیعه ( از کلمه عربی " غالی " ) و اسماعیلیان. شیعه و خوارج را احزاب دینی‌و سیاسی مخالف می‌نامیدند.

جنبش ایرانیان:

میدانیم ایرانیان دعوت به حقیقت آئین اسلام را نظر به محاسنی که داشت غالباً پذیرفته‌اند ولی هیچگاه زیر بار حکومت تازیان نمی‌رفتند و تسلط اعراب را نمی‌پذیرفتند زیرا ایرانیان خود را متمدن و فرمانروا و عرب را وحشی و مطیع و دست‌نشانده خود دیده بودند. بعلاوه نارضائی از اعراب خیلی زود در همان زمان که تازیان سرزمین ایرانیان را به خاک و خون کشیدند ظاهر شده گرچه ضربه‌های تازیانه تازیان که بر گرده ایرانیان فرود آمد مهلک نبود ولی گیج کننده بود. ایرانیان خیلی زود از سردرگمی درآمدند و هرجا که شورش، طغیان درعالم اسلام دیده‌میشد، ایرانیان عامل‌اساسی بودندومیدانیم درآغاز با وجود بحران‌های پی‌دربی و ضعف داخلی ایران، باز ایرانی ها نسبت به سایر ملتها برای دفاع در مقابل حمله تازیان مقاومتها کردندو بین آنها چندین جنگ سخت رخ داد از قبیل: ۱ - جنگ ذات‌السلاسل ( زنجیر) درزمان ابوبکر بسال (۱۲ هـ - ۶۳۳ م) بسرکردگی خالدبن‌ولید.

۲ - جنگ پل یا قس‌الناطف در ( ۱۳ هـ ) زمان عمر، به سپهسالاری‌رستم

فرخزاد .

۳ ــ جنگ قادسیه اواخر سال ( ۱۴ هجری ــ ۶۳۶ م ) در زمان عمر .

۴ ــ جنگ نهاوند به تعبیر راویان عرب ( فتح‌الفتوح ) در سال ۲۱ هجری ( ۶۴۲ م )

خلافت آن گونه که می‌بایست طبق موازین اسلام باشد در زمان حکومت دودمان بنی‌امیه بلکه خلافت بقول پطروشفسکی مبدل به جامعه‌دوران متقدم فئودالی با حفظ شیوه‌های زندگی پادشاهی و برده‌داری (درمیان صحرانشینان عرب و ایران و جزو آن ) گشت . ایرانیان خیلی زود از نازضائی دیگران به سود خود استفاده می‌کردند . بویژه هنگامیکه امویان و دولت غیردینی ایجاد کردند انگیزه‌ای بود برای مخالفت هواخواهان دولتی و از این نیروی مخالف در هر لحظه مساعد استفاده میشد . فشار بنی‌امیه بخصوص به توده‌های مردم باعث قیام‌هائی می‌شد . " قیامهای خوارج همیشه متکی به توده‌های مردم ، یعنی کشاورزان وفقیرترین بدویان و پیشه‌وران شهری و بردگان مسلمان و همچنین اهل‌ذمه بود . اما راجع به شیعیان چنانکه گفته شد برخی از سران ایشان و اطرافیان آنان از زمین‌داران کلان بودند با این حال چون این بزرگان در جبهه مخالفین بودند از دستگاه دولتی برکنار شدند و با آن‌دولت دشمنی میورزیدند ، شیعیان درموارد عدیده توانستند در عامه مردم موثر واقع شوند و خلق را به مبارزه خویش جلب کنند[۱]"

بطور کلی نهضت‌های شیعه و خوارج برای خلیفه دردسر عمده‌ای بود .

---

۱ ــ پطروشفسکی اسلام در ایران . ترجمه کریم کشاورز

## حجاج‌بن یوسف

دانستیم که نارضائی مردم در قبال تسلط اعراب خیلی زودتر از آنچه میزیست آغاز شد بخصوص در خراسان و در اراضی شمال شرقی رود آمو ـ آسیای میانه که ماوراالنهر خوانده میشد و خلفای اسلامی می‌خواستند نارضائی مردم را با توسل بزور و جبر از بین ببرند، به‌این دلیل یکی از جباران آن‌عهد را بحکومت برگزیدند (دوره حکومت خون‌آلود و وحشت‌انگیز حجاج در عراق یکسره درفجایع و مظالم گذشت، داستانها و روایات هولناکی از دوران حکومت او نقل‌کرده‌اند که مایه نفرت و وحشت طبع آدمی است) گویند "در زندان او چندهزارکس محبوس بودند و فرمود تا ایشان را آب آمیخته بانمک و آهک میدادند وبجای طعام سرگین آمیخته بگمیز خر"[1]. حجاج‌ابن یوسف حاکمی حریص و طماع و بی‌رحم بود که می‌پنداشت مردم را تنها بیاری زور و پیمان‌شکنی می‌توان اداره کرد.

وی با اقداماتی سخت مردم زراعت‌پیشه ایران را مجبور کرد تا مجاری آبیاری را احیاء کرده زمینهای بایر را شخم بزنند و زراعت‌کنند. هیچیک ازحکام عرب پیش از او چنان مبلغ گزافی خراج و جزیه از مردم اخذ نکرده و آنهمه کار و بیگار نگرفته بود. (نوشته‌اند در زمان حجاج کار بجائی رسیده بودکه مردم بجای جزیه و خراج سرهایشان را می‌گذاردند. کارگزار حجاج، خراجگزاران‌تهیدست‌را گردن می‌زد و بر سر بریده آنها می‌نوشت که فلان سر فلان خراج خود را گذارده) ولی آرامشی که حجاج بدست آورده بود ظاهری‌بود. وقتی که‌درسال ۷۵۱ میلادی ۸۲ هجری سرداری بنام عبدالرحمن ابن اشعث علیه خلیفه با حاکم وی حجاج

---

۱ ـ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب. دوقرن سکوت

قیام کرد لشکریان عرب مقیم عراق و مردم بسیاری از عرب و ایرانی باو پیوستند[1]
فشار حجاج‌ابن یوسف بر ایرانیان آتش انتقام آنها را تیزتر می‌کرد .

مردم مغلوب‌ایران همیشه آماده عصیان‌علیه‌فاتحان عرب‌بودند فی‌المثل پس از ناحیه کربلا عده‌ای بخونخواهی حسین (ع) قیام کردند ...... همچنین مختارثقفی بخونخواهی حسین (ع) مردم ناراضی را جمع‌آوری کرد بخصوص باکمک موالی قیام کرد و خروج زیدبن علی ، خروج یحیی‌بن زید و امثال آن‌ها همه طرفداران و هواخواهانی در بین ایرانیان یافت که غالبا به‌علت نفرت از بنی‌امیه به این نهضت‌ها پیوستند و برای ایرانیها فرصتی بود تا تازیان‌رابکوبند واز بنی‌امیه انتقام بگیرند . بیدادگری‌های حکام‌تازیان ایرانیان را به طغیان وامی‌داشت چنانکه این امر در آغاز قرن دوم هجری سقوط‌امویان را تسریع کرد و سقوط دولت خودکام و ستمکار بنی‌امیه را در سراشیب انحطاط می‌افکند .

امویان با خشونت خروج زیدبن‌علی و پسرش یحیی را ( هیجده‌ساله ) سرکوب کردند و این خود ابومسلم را برای انتقام‌جوئی برانگیخت ( در دفتری جداگانه به آن خواهیم پرداخت )

ایرانیان با تمام قوا علیه جباران و اشغالگران مبارزه می‌کردند ، گرد هم جمع می‌شدند ، هر جا که لازم می‌دیدند بر تازیان ضربه می‌زدند ، قیام میکردند ، شورش راه می‌انداختند . در همه احوال بنی‌امیه مغرور و در خواب غفلت‌بودندکه همیشه دولتهای خودکامه و ستمکار را تا کنار پرتگاه سقوط می‌کشاند .

امویان ظلم و تحقیر را نسبت به ایرانیان به منتها درجه خود رسانیدند

---

۱ ـ تاریخ ایران باستان تا سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

و عاقبت آتش کینه از سینه ایرانیان شعله‌ور گشت و خلافت بزرگ بنی‌امیه که از رود سند و جیحون تا شمال افریقا و بحر عدن و قسمتی از اروپا را شامل می‌شد به دست صدوبیست هزار جوانمرد ایرانی یعنی لشکریان ابومسلم برچیده شد. از مقدمه‌ای بقلم اکبر داناسرشت در کتاب آثارالباقیه. عصر شوم اموی که مدار سیاست آن بر فکرکشی بود چنان محو شد که گوئی از پیش در جهان بنی‌امیه وجود نداشتند.

ناروائی‌های تسلط تازیان بر ایران :

تازیان پس از اشغال ایران برای در امان ماندن تصمیم گرفتند زبانها و لهجه‌های رایج در ایران را از بین ببرند و درعین‌حال به کتاب و کتابخانه‌ها هجوم بردند وکتابهای مجوس را مایه‌ضلال می‌پنداشتند. بطور کلی محیط مسلمانی آن زمان برای وجود و بقاء کتابهای ایرانیان نامناسب بود. کتابها را سوزاندند و به‌آب ریختند. ( و این روزگاران نزدیک دو قرن بر تاریخ ایران سایه افکنده است ). گذشته از واقعه زاب، پدید آمدن به‌آفرید نهضت راوندیان، سنباد، استادسیس، پیغمبرنقابدار، حمزه پسر آذرک، " صاحب ــ الزبح " "قرمطیان" "گرامیان" " سرخ‌علمان" " سپهدجامگان "و "اصحاب‌نوبختی" رویداد مبارزه‌هائیست که جا دارد به تفصیل از آنها گفته شود.

پس از یک سلسله رویدادها، ایرانیان نیز بفکر افتادند که نوبت دولت آنها نیز فرا رسیده‌است. می‌بینیم که در آذربایجان، طبرستان، خراسان جنبشهائی نمایان می‌شود و تا مراقبت خلفا به یک‌نقطه جلب میشد، سعی میشد در مکان‌دیگر نطقه جنبش بسته شود.

گذشته‌از طبرستان و نواحی‌دیگر آذربایجان‌بود که میبایستی‌نقطه مقاومت علیه تازیان باشد و ما سعی می‌کنیم تحلیلی از مقاومت و مبارزه در آذربایجان‌را به دست بدهیم

## "آوائی نمیرا از پس دیوارهای قرون"

### حماسه بابک

تشیع در همه صور و اشکالش در ایران لفافه عقیدتی نهضت‌های روستائی بوده در قرنهای هشتم و نهم هجری نهضت‌های خلق در ایران تحت لفافه تشیع و تصوف تواما بسط یافت. این پدیده کاملا با رنگ دینی نهضت‌های خلق دراروپای غربی قرون وسطی مشابهت دارد. درآنجا هم "مخالفت فئودالیزم در سراسر قرون وسطی جریان داشته و این مخالفت برحسب شرایط زمان گاه بصورت عرفان و گاه بصورت ارتداد آشکار و گاه بشکل قیام مسلحانه تجلی و بروز می‌کرده است".

در نهضتهای مردم ایران درآن دوره هر سه عنصر یاد شده وجود داشته یعنی انشعابات بصورت فرقه شیعه، عرفان بشکل (تصوف) و قیامهای مسلحانه‌رنگ دینی نهضت‌های صنفی در جامعه فئودالی را "نه با خصایص قلب آدمی می‌توان توجیه کرد و نه نیاز وی بدین.... .بلکه توجیه نهضتهای مزبور را باید در تاریخ قرون وسطی (دورانی که مردمان جز دین و الهیات‌معتقدات دیگری نمی‌شناختند و نمی‌دانستند" جست![1]

علل نهضت های مردم عبارت بود از فشار مظالم فئودال‌ها، جباران، بهره‌کشان..... وآنچه‌در نهضت‌های مردم بچشم میخورد پشتیبانی روستائیان و لایه‌های پائین شهری بود. زیرا این مردم بودند که بیشتر در زیر فشار مالیاتها، تجاوزات و زورگوئی‌های فئودالها، قتل و غارت حکام‌قرار داشتند و هرگاه‌روزنه‌ای

---

۱ـ پطروشفسکی. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز

از مقاومتها و استقلال‌طلبی پیدا میشد همه بدور آن گرد می‌آمدند . گر چه خلفا پیروز می‌شدند ولی دائما نگران بودند زیرا شور میهن‌پرستی‌واستقلال‌طلبی رهائی از یوغ ستمگران آتشی نبود که به خاموشی گراید .

چنین بود که پس از شکست هرقیام قیامی‌شکوفان‌تر تجلی میکردودرحالی که جاسوسان خلیفه (المنصور) مرتب گزارش می‌کردندکه عده‌ای از مزدکیان‌بـه نام خرم‌دینان در سراسر شمال شرقی ایران و آذربایجان و ماوراءالنهر شدیدا " عقاید خود را تبلیغ می‌کنند و باعث قیام مردم می‌شوند . و خلیفه را بـه از بین بردن خرم دینان تشویق می‌کردند و می‌بینیم با تمام اقدام‌های خلیفه کار قیام تـا کجا کشیده شد .

پیروزی بنی‌عباس:

در سال ۷۵۰ م– ۱۳۳ هـ حکومت‌خاندان‌اموی سقوط‌کرد وخاندان بنی‌عباس بخلافت رسید از (۷۵۰ – ۹۴۵ م ۱۳۳ تا ۳۳۴ هـ)مردم بامبارزات‌خشرده و پیگیر خود پیروزی بنی‌عباس را فراهم ساختندولی عباسیان جز خدعـه و فریب کاری‌نکردندوآنچه وعده‌داده بودند یکسره‌از یادبردند .بـه‌ابومسلم پیشوای نهضت خلق که در سقوط‌امویان جانانه مبارزه کرده بودند ناجوانمردی‌وقدرنشناسی نشان دادند . عباسیان درست مانند امویان عمل کردند . در عهد بنی‌امیه قدرت در دست‌اشراف قبایل‌بود . بزرگانی که در اداره کشورسهیم‌بودندتبدیل به زمینداران بزرگ شدند ، از مال دنیا نصیب فراوان داشتند . گر چه بعضی از ایرانیان نیز همراه با تازیان بزمین‌های بزرگی دست یافتند و همین اشراف و زمین‌داران بودند که تکیه‌گاه خلفای عرب واقع میشدند . گرایش بسوی فئودالیزم در ایران شـدیدتر میشد . با اینکه عده کثیری برده وجود داشت . ولی شیوه اصلی تولید مبتنی بـر

برده‌داری نبود بلکه در جامعه‌ای که دوران اول فئودالیته را می‌گذرانید برده‌داری یک نوع شیوه زندگی بود که البته در حیات اجتماعی و اقتصادی کشور تاثیرفراوان داشت. عده کثیری برده در املاک بویژه به آبیاری مصنوعی و دیگر کارهای پر زحمت مشغول بودند...... در ایران تمایلات فئودالی بیش از همه در تکامل مشکلهای فئودالی مالکیت زمین و آب تجلی میکرد...... در دوران آغاز فئودالیته دولت مالک عمده اراضی بود ...... علاوه بر مالکین خصوصی مالکیت موسسات مذهبی و خیریه اسلامی ( اراضی موقوفه ) به مالکیت فئودالی زمین و آب افزوده شد... یک نوع از مالکیت مشروط فئودالی بنام اقطاع در عهد بنی‌امیه پدید آمد که درزمان عباسیان رواج فراوان پیدا کرد...... ( اقطاع ) یعنی برگذاری بخشی از خراجها عوارض در قبال مدت خدمت یا مدت حیات بخدمتگذار.

( اقطاع ) با مالکیت مشروط فئودالی عرب که بنام بنه فیس Benefice مطابقت دارد ...... اسلام که بر اساس مساوات و تقوا استوار است و این‌ویژگیها بود که در اندک مدتی گسترش یافت و مردم بدان گرویدند. اسلام در پیشگاه حق و عدالت میان سیدقریشی و غلام حبشی تفاوتی قائل نشده‌است. ولی‌از زمانی که خلافت درخشان به حکومت تاریک بنی‌امیه محول گردید دوباره روحیات وخلقیات اعراب جاهلی که بنای آن برپایه تفاخر نژادی نهاده شده بود تجدید گردید و تازیان‌بخاطراینکه‌زبان دین با زبان آنها‌مشترک بود خود را متولی دین‌میشناختند و می‌خواستند که مسلمانان آنها را بعنوان مظاهر آن دین گرامی تحمل کنند. حتی این هم نه و بالاتر از این، یعنی متوقع بودند تا گروندگان و مسلمانان، دین را کنار نهند و به آنها سر فرود آورند.

هرقدر قدرت‌دستگاه خلافت فزونی میافت، این‌توقع و تندخوئی بادیه‌

نشینان تازه بدوران رسیده بیشترمیشد وعمال‌خلافت نیز با برتری‌جوئی خشن‌خود در همه جا بخصوص در ایران و بویژه در خراسان مردم را با تحقیر بسیار استثمار می‌کردند .

(وضع روستائیان در عهد عباسیان بیش از پیش به بدی گرائید و مظهرآن عبارت بود از افزایش خراج و تشدید رسم بیغار که از طرف ماموران به روستائیان تحمیل میشده است ......[1] )

بیدادگری، فجایع و تجملات خلفا ، امـرای بنی‌عباس و بهره کشی از دهقانان و محرومین که بیش از دوره بنی‌امیه بوده است، شـورش‌ها ، قیام‌ها و نهضتها چون قیام بابک... و غیره شد . مردم از رفتار عباسیان ناراضی بودند و در سال ۷۵۱ شریک‌بن‌شیخ‌المهری علیه عباسیان قیام کرد......ابومسلم‌بجای همکاری با این قیام موقع عباسیان‌را تقویت نمود و نتیجه قتل ابومسلم بود.... عباسیان درست مانند امویان عمل کردند . عامه مردم نه تنها چیزی عـایدشان نشد بلکه در اثر فشار مالیات از پای در می‌آمدند .

آنچه باید مورد توجه قرار گیرداختلاف اصولی‌ماهیت قیام دوره‌بنی‌امیه با دوره بنی‌عباس است . جنبش‌ها در دوره بنی‌امیه بیشتر جنبه سیاسی داشت و علیه استیلاگران و اشغالگران تازی بود و رهبران‌این جنبشها اغلب بزرگان‌وسران محلی بودند اما قیامها در دوره بنی‌عباس بر ضد اشراف و زمین‌داران محلی بود که از سلطه سیاسی تازیان‌حمایت می‌کردند و هم‌علیه خلفا و امرای بنی‌عباس‌بود.

در سال ( ۸۱۶ م ـ ۲۰۱ هـ ) قیام برهبری بابک در آذربایجان و غرب

---

۱ ـ تاریخ ایران باستان تا پایان سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

ایران آغاز شد و این قیامی بود علیه زمین‌داران ، مالکین بزرگ که مورد حمایت محرومین و مردم زحمتکش بود .

خرم دین

نهضت بابک هم از تعلیمات خرم‌دینان بهره میگرفت . درباب کلمه خرم‌دین و خرم‌دینان (خرمیان) می‌گویند ،وقتی انوشیروان مزدک و پیروانش را قتل‌عام کرد زن مزدک بنام (خرمه‌دخت فاره) به روستای ری رفت و دین‌مزدک را تبلیغ کرد و بدینسان آنها را خرم‌دین خواندند . این کلمه اسم عامی است برای پیروان مذهب جدیدی که در قرن دوم در ایران ظاهر شده است .ودرلغت‌نامه دهخدا جلد ۳۶ آمده‌است . این ترکیب خرم‌دین تقلیدیست از ( به‌دین ) که در باب مذهب زردشت گفته شده است یا اسلام در ایران دارد .

خرمیان در قرن دوم تا چهارم دنبال‌کنندگان مزدک بودند ،فرقه‌ای‌کهاز زرتشگری منشعب شده بود . ( قرن ۷۰۵ م ) و از برابری اجتماعی و مالکیت اجتماعی زمین طرفداری می‌کردند . در الفرق‌بین‌الفرق می‌خوانیم بابک خرمی : کلمه "خرمی" در "Depont"Confrerier خرمی و در شرح موافق ( ج ۳ ص ۳۸۹ " الخرمی " و همه آنها محرف است و خرم روستائی از اردبیل بود . . . . ابن‌الندیم (ص ۳۴۲ ) او را بابک "الحرمی" و فرقه منسوب به او را "الحرمیه" خوانده‌است مقدسی (ص ۳۸۹) از کوهی بنام "خرمیه" نام می‌برد که مسکن ایشان بوده (الفرق بین‌الفرق) . خرمدینان مانند مزدکیان کوششهابرای برابری‌اجتماعی و از بین بردن مالکیت خصوصی بر اراضی و تقسیم‌آن در میان جماعت‌روستائیان آزاد کردند . طبق نوشته‌های علی‌اکبر دهخدا (جلد ۳۶ ) خرمدینان‌به‌دوطایفه منقسم شده‌اند . نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که اتباع جاویدان سلف بابک بوده‌اند دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان‌بابک باشند .ازجزئیات عقایدخرمدینان

مطلقاً آگاهی بما نرسیده و اگر کتابهای مذهبی داشته‌اند نابود شده است و آنچه از ایشان میدانیم اشارت مختصریست آلوده به‌تهمت‌وغرض که در اقوال مورخین می‌توان یافت.

"بابک خرم‌دین که او را بابک خرمی نیز گویند، مردی ملحدپیشه بود و دین مزدک داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربایجان و بیلقان خروج کرده هرکس را از اهل اسلام می‌دید به‌قتل می‌رسانید جمعی کثیر متابعت آن شریر کرده پناه بقلاع و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مامون به جنگ او فرستاد منهدم باز آمدند...." حبیب‌السیرجزء سوم از حطه دوم.

خواجه نظام‌الملک در سیاستنامه با لحنی غرض‌آلود می‌نویسد:

"..... اما قاعده مذهب ایشان آن است که رنج‌از تن خویش برداشته‌اند وترک شریعت بگفتند. چون نماز و روزه و حج‌و ذکات و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان هرچه فریفته است از آن دور بوده‌اند. هر گه که جمعی سازند تا جماعتی بهم شدند تا بمهی بنشینند و مشاورت کنندابتدای سخن ایشان بر کشتن ابومسلم صاحب دولت دریغ خوردند و پیوسته لعنت کنند کشنده ابومسلم.

سیدمرتضی داعی رازی در کتاب تبصره‌العلوم در باب فرق غالیان گوید:

"..... بابک ملعونی بود از آذربایجان قوم بسیار بر وی جمع شدند ودر زمان معتصم خروج کرد......"

سمعانی در کتاب الانساب گوید ".....خرمیه طایفه‌ای ازباطنیان‌اندکه ایشان را خرم‌دینیه نامند یعنی هرچه خواهند و میل ایشان بدان‌باشدبکنند واین لقب از آنست که محرمات را مباح دانند و از خمر و سایرلذات و نکاح ذوالمحارم و

آنچه لذت برند روا دارند . . . . . " اما خرمیهای "بابکی " ، صاحب این طایفه بابک خرمی بود که هر که را میخواست اغوا کند نزد او دعوی خدائی میکرد و قتل و غضب و حرب مثله را در مذهب خرمی وارد ساخت ( ابن‌الندیم کتاب الفهرست) " . . . . .ایشان خرمیه‌اند و هر سال شبی دارندکه زنان و مردان گردآیند و چراغ را خاموش کنندو هر مردی که به زنی دست یافت از آن اوست" . بلعمی می‌نویسد "مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام در روزه و حج و قربان و غسل و جنابت بر ایشان گران بود . . . . .ازمناهی خدای عزوجل دست باز داشتن ایشان را خوش‌نمی‌آمد و چون در مذهب بابک این همه آسان یافتند او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد . " ابن‌اثیر می‌گوید "ایشان از فروع مجوسند و مردانشان مادر و خواهر و دختر را بنکاح خویش درمی‌آورند و آنان را بـه همین جهت‌خرمی گویند . . . . . "

ابوعلی‌بلعمی در ترجمه تاریخ طبری: (و این بابک مردی بودکه‌خرم دینی درآن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زنادقه بود و اندرآن هیچ مقاومت نبود جز دست باز داشتن مسلمانی و حلال داشتن نبید و زنا و خواسته و هرچه‌مسلمانی اندر حرام‌بوداو حلال‌کرد مرضاع‌را و نبوت‌را انکار کردتا امرونهی‌از خلق برداشت ( عوفی می‌نویسد . . . . . جماعتی خرمدینان در بلاد آذربایجان نشسته بودند و فساد می‌کردندو نوایر شر و فتنه می‌افروختند . . . . . ) آقای علی‌اکبر دهخدا جلد (۳۶)می‌نویسد . رویهمرفته مورخین‌ایرانی وعرب که‌در دوره‌های اسلامی تالیفاتی کرده‌اند درهرموردی که یکتن از پیشوایان ملت‌ایران‌جنبشی برپا کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانستند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورندوبه

همین جهت جنبش وی را جنبه بدمذهبی و بیدینی و زندقه داده‌اند و هرکس راکه بر خلیفه تازی برخاسته است زندیق‌وملحد و کافر و بددین خوانده‌اند و نام شریف و خاطره گرائی او را به تهمت و افترا آلوده‌اند و درباره بابک خرم دین نیز همین معاملت‌را رواداشتند ولی‌در این زمان که‌ما از آن تعصب خلیفه پرستی و قبول‌سلطه بیگانگان وارسته‌ایم و بدیده تحقیق بر تاریخ دیار خویش مینگریم برما آشکارمیشود که‌این مردان بزرگ‌را اندیشه‌ای جز رهائی‌از یوغ بیگانگان نبوده و اینهمه‌طغیانهای پیاپی که مخصوصا در سیصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران در تاریخ نیاکان خویش می‌بینیم جز برای نجات ایران نبوده است ...... ) و در این اقوال‌نیز اختلاف است زیرا که بعضی ایشان را از مزدکیان نوشته‌اند و ..... گفته‌اند که بتناسخ قائل بوده‌اند ) .

"خرم‌دینان معتقد بودندکه خداوند دائما در افراد انسانی حلول می‌کند و تجسم می‌یابد . آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و سپس "پیغمبران گوناگون "خرم‌دینی را تجسم ایزد میشمردند وبعضی مسلک‌های خرم‌دینی ابومسلم را هم جزو آن‌ها محسوب می‌داشتند [1] " و به‌گفته مولفان دائره‌المعارف(افغانستان مذهبی را که "بابک" به‌تاسیس و تعمیم آن پرداخت (خرمیه)یا فرحیه‌می‌نامند که معنی فرحت مسرت را افاده می‌کند زیرا در آن وقت پیروان "بابک"معتقدبودند که اساس این‌مذهب سبب فرحت‌ومسرت انسانها میگردد "خرم‌دینان نیز مانندمزدکیان پیرو ثنویت بودند یعنی بوجود و مبدا جهانی‌که دائما در نبردند - یعنی‌روشنائی و تاریکی یا بدیگرسخن خیر و شر، ایزد و اهریمن معتقد بودند . خرم‌دینان‌عقیده

---

۱ - تاریخ ایران باستان تا سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

داشتند که سازمان اجتماعی که بر عدم تساوی مالی و ظلم و اجحاف مبتنی باشد آفریده مبدا تاریکی یا اهریمن است. تبلیغ می‌کردند که باید با سازمان ظالمانه اجتماعی فعالانه مبارزه کرد. خرم‌دینان از خلافت و مبدا آن متنفر بودند و از آنجائیکه در قلمروخلافت بیشتر اراضی دولتی بود و بهره‌کشی روستائیان از طریق دستگاه دولت‌خلفا بصورتهای بیرحمانه‌ای در میاید. خرمدینان نیز سرنگون ساختن خلافت‌عربی را هدف اصلی‌خویش قرارداده بودند. چون نهضت خرمدینان‌جنبش روستائیان علیه ستمگران بیگانه و بهره‌کشی فئودالی بود می‌توان گفت که‌نهضت مزبور روح‌آزادی و اعتراض علیه ستمگری را در مردم پرورش می‌داد و از این‌رهگذر یک وظیفه تاریخی ترقی‌خواهانه را ایفا نموده است[1]"

مذهب خرم‌دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده‌است. نخست یک عنصر ایرانی‌پیش از اسلام که شاید بعضی از عقاید مزدک جزو آن بوده دوم یک‌عنصرارتجاعی‌ایرانی بعد از اسلام که مانند تمام نهضهای دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانیان وطن‌پرست برای کوتاه کردن دست بیدادگر خلیفه‌تازی پیش آورده‌اند.

بابک ابرمرد آذربایجان:

دانستیم که تازیان ستمکاری را بحد اعلا رسانیده بودند و اشراف فئودال چه ایرانی و غیرایرانی به روستائیان و بیچارگان ظلم می‌کردند واز کار و زحمت آنها سرمایه می‌اندوختند. مردمان میهن‌پرست نمی‌توانستند تسلط بیگانگان را تحمل کنند و استقلال میهن و آزادگی را طلب می‌کردند و دیگر اینکه میل نداشتند بیکاری و گرسنگی از آنها و مفت‌خواری و بهره‌کشی‌از اشراف و اعیان

---

۱ ـ تاریخ ایران باستان تا پایان سده هیجدهم. ترجمه کریم کشاورز

باشد .

خلاصه اینکه ۱ـ ایرانیان میل‌نداشتنداسیر بمانند ۲ ـ ابزار مال‌اندوزی جباران باقی بمانند و دانستیم شورش‌ها و قیام‌هائی پدیدار شد که هر دو موضوع بالا را در بر می‌گرفت. یکی از قیامها مربوط به قیام بابک خرم‌دین‌فرزند دلیر و میهن پرست ایران از خطه آذربایجان .

آنچه از قیام بابک به ما رسیده است مبهم و گنگ است و آنگونه که لازم بوده‌این دلیر میهن‌پرست رامعرفی نمیکردند چه آنهائیکه راجع به‌بابک‌مینوشتند می‌بایست بدآنگونه بنویسند که خلفا و حکام ایرانی و غیر ایرانی آنها ناراحت نشوند و بیشتر حالت تخطئه داشت تا تبیین . و چنانکه در زیر خواهیم دیدسعی میشده‌است که بدترین ناسزاها و تهمت را به وی بزنند . دکتر زرین‌کوب‌در دوقرن سکوت می‌نویسد : "این بابک بود که تاریخ‌نویسان مسلمان کوشیدند خاطره او را تیره و تباه کنند و بیشتر مطالبی که در منابع موجود درباره او آورده‌اند غرض‌آلود و افسانه‌آمیز است و بدشواری میتوان از ورای غبار افسانه‌ها سیمای واقعی‌او را دید و از تعصب ، سعی کردند سیمای او را زشت و ناپسند جلوه دهند . . . . .افسانه‌هائی که در باب او جعل کرده‌اند بخوبی نشان می‌دهد که با غرض و نیت خاصی سعی داشتند نام بابک را آلوده نمایند وبدینگونه قسمت‌های مهم تاریخ بابک‌و خرم‌دینان در ظلمت و ابهام فرو رفته است "

ابن‌الندیم در کتاب الفهرست ( از لغت‌نامه دهخدا جلد ۳۶ ) گوید :

"واقدبن‌عمر تمیمی که اخبار بابک راجمع کرده است گفته است پدرش‌مردی‌ازمردم مدائن و روغن‌فروش بود ، بسرحدات آذربایجان رفت در قریه‌ای که بلال‌آباد نام داشت از روستاها ی میمند سکنی گرفت و روغن در ظرفی بر پشت می‌گذاشت . . .

به زنی دلبسته شد و این زن مادر بابک بود. با این زن مدتی بحرام گرد می‌آمد ..... و ایشان ( پدر و مادر بابک ) تنها بودندو شرابی داشتند ..... گروهی از زنان قریه بیرون آمدند و خواستند آب از سرچشمه بردارند ..... چون ایشان را با هم بدیدند بر ایشان هجوم بردند. عبداله ( پدر بابک ) بگریخت. موی مادر بابک را کشیدند و او را بقریه بردند و رسوا کردند."

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات این نکات را بـا اندک تغییراتی آورده چنین گفته است : "گویند او را پدر پدید نبود و مادر او زنی یک چشم از دیهی از دیهای آذربایجان و گفته‌اند، مردی از متطببان سـواد عراق با وی نزدیکی کرد و بابک از وی متولد شد و مادر او بگدائی او را می‌پرورد......"[1]

دکترمصطفی رحیمی در دیدگاهها آورده‌است : حتی کوشیده‌اند بر حرامزادگی بابک دلایل عینی بیابند.

از محمدبن عمر کاتب علی‌بن مر آورده‌اند که او گفت "ابوالحسن علی‌بن مر .... حکایت کرد که گفت ای ابوالحسن بخدای که بابک پسر من است گفت : چگونه؟ گفت ما با ابن‌الرواد بودیم و مادر او زنی یک چشم بود و از خدمتگزاران ابن‌الرواد و او خدمت من کرد و جامه‌های من شست، من روزی بر او نظر افکندم و از دوری سفر و غربت بدو نزدیک شدم و پس از مدتی که از وی دور ماندم نزدمن آمد و گفت : آن روز که با من نزدیک شدی این پسر از آن زاد و بابک پسر من است

بابک با زن جاویدان ( یکی از پیشوایان خرمدینان ) عشقبازی آغاز کرد تا زن را صید خود کرد و آن زن او را بر اسرار شوهر خویش مطلع گرداند"

---

۱ ــ علی‌اکبر دهخدا لغت‌نامه . شماره ۳۶

" زن جاویدان از پیش به بابک شیفته بود و بابک نهانی با او می‌آرمید"

" زن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و پس از او کسی نشان نداده است. "

" افشین ...... در باطن با بابک دست‌یکی داشت ...... از هتک زنان‌او را یار بود"

"وخود (بابک) با مادر و خواهر و زنش(مادر و خواهر و زن سهل‌بن سنباد حاکم ارمنستان ) در برابر وی گرد آمده بود و این ملعون (بابک) هر گاه مردم‌را با زنانشان برده می‌کرد و به ایشان همین کار را روا می‌داشت " " وی زندیق نابکار بود"

" بابک و برادرش را ( پس‌از اسارت ) بر شتر نشانیده بمیان هر دو صف آوردند و بابک چون آن کثرت مشاهده میکرد تاسف می‌خورد که چون‌اینهمه مردم از تیغ من جان بردند"

"می‌گویند خرمیه فارسی است و معنای آن کسی است که از شهوات پیروی می‌کند و آنها را مباح می‌داند"

"راهزنان و بی‌سروپایان و فتنه‌جویان ...... بر او (بابک) گرد آمدند"

از بابکیه پیروان بابک خرمی بودند که در کوههای بذین در آذربایجان برخاست و از آنجا پیروان بسیار پیدا کرد .آنان کارهای‌ناروا و زشت را روادانسته و از مسلمانان شمار بسیاری بکشتند...... ) "خرمیه یا خرم‌دینان فرقه‌ای بودند دینی و سیاسی ..... آغاز کار ایشان در سال ۱۹۲هجری بود اولین طرفداران این فرقه را "محمره" لقب دادندزیرا آنان شعار سرخ داشتند..... بابک‌عقیده حلول و تجسم را تبلیغ می‌کرد و مانند مزدک به اشتراک مال و زوجات قائل بود.

"الفرق بین‌الفرق"

ابن‌الندیم در الفهرست خرمیه‌را از پیروان مزدک میداند و چنین آورده "مزدک به پیروان خود دستور داده بود که همیشه در جستجوی لذات باشند و در خوردنی و نوشیدنی بر خود سختی روا ندارند دوستی و یاری را پیشه سازند و با استبداد مبارزه نمایند. زنان خانواده را مشترک بدانند با این همه رفتار و کردار پسندیده‌دارند و از بی آزار کسی برنیایند. سپس میگوید بابک‌کسی است که‌جنگ و غارت و کشتار را در میان آنان رواج داد و پیش از آن خرم دینان بـــه این‌کارها دست نمی‌زدند.

پرفسور ادوارد برون در تاریخ ادبی ایران می‌نویسد ( پس از بیست و دو سال مصونیت سرانجام یکنفر به اعمال خود رسید).از اینهمه تهمت و افترامیتوان دریافت که استقلال‌طلبی و قیام علیه ستمگران و استیلاجویان تازی و ناروائیهای اشراف فئودال ایرانی‌نماها چه تاثیر عظیمی در خلفا و امرای تازی داشت. چون از تمام این ناسزاها بغض و کینه و غرض کاملامشهود است. دلیری، میهن‌پرستی، استقلال‌طلبی رادمرد بزرگ همیشه ستودنی است ولی برای افترا گویان جز بی ـ آبروئی ......

در قبال اینهمه تهمت و افترا عده‌ای هم در باره بابک چنین نوشته‌اند. در کتاب البدء و تاریخ می‌خوانیم خرمدینان‌احکام و اخلاق‌اجتماعی خوبی‌داشتند از آنجمله از بدی دیگران سخت‌پرهیز می‌کردند و اعتقاد به‌مظهریت نور و ظلمت موافق آیین زردشتی و مانوی داشتند.....

یا مقدسی درباره آیین و روش این جماعت می‌گوید ( از ریختن خون‌جز در هنگامیکه علم طغیان برافرازند خودداری می‌کنند، به‌پاکیزگی بسیار معتقدند میل دارند بانرمی و نکوکاری با مردم دیگر درآمیزند...... ) به هر حال بابک

میل دارند بانرمی و نکوکاری با مردم دیگر درآمیزند . . . . . ) به هر حال بابک بن‌مروس یا بابک خرمی در کتابهای عربی و بابک خرم‌دین در کتاب‌های فارسی خوانده میشود و اقامتگاه او بذ (بفتح باءو تشدیدذال) بوده است . واقدبن‌عمرو گوید بابک زمانی نیز در روستای سرات (شاید سراب ) ستوربانی . . . . . و پس از آن شد و دوسال خدمت محمدبن روادزر می‌کرد و سپس در هیجده سالگی بـه بلال‌آباد نزد مادر بازگشت و مقیم شد و باز هم واقدبن عمر گوید در کـوه بذ و کوههای دیگر پیرامون آن دو مرد توانگر از ملحدین متحرمین (خرم‌دینان)بودند یکی موسوم بجاویدان‌شهرک و دیگری مشهور بکنیت ابوعمران . . . . . هر یک از آن‌دو میخواست به تنهائی دارای این مقام باشد . . . . . جاویدان‌بن‌شهرک. . . بکوه بذ برمی‌گشت شبانگاه او را به روستای میمند برده و او به ده بلال‌آباد پناه برد . . . . . او را بخانه مادر بابک فرود آورد و زن تنگدست بود . . . . . بابک بخدمت ایستاد . . . . . جاویدان او را با سـوءحال ، کندی و لکنت زبان زیرک گربز یافت . . . بابک را بمن بده تا به بذ برم و موکل اموال خود گردانم . . . . . چندی نگذشت ابوعمران بجاویدان‌تاخت و کشته شد . جاویدان مجروح و پس از سه روز . . . . .درگذشت . . . . زن‌جاویدان به طرفداران‌شوهرش گفت که‌جاویدان وصیت کرده است که پس از او بابک پیشواست و روح جاویدان تحویل بابک شـده است و مطمئن با دست بابک پیروزی نصیب خرمیان خواهد شد .

عامل‌ها وشرایطی که باعث قیام خرم‌دینان شد :

---

آنچه قبلا درباره خلفای امـوی‌و بنی‌عباس نوشتیم اینک فهرستوار بشرح آنـها میپردازیم .منصور پایتخت‌جدیدی را بنا کرد و چهار سال طول کشید تا شروع به بنای آن کرد . در سـال ۱۴۶ قصر

خلیفه و مسجد شهر تمام شد . . . . . صدهزار کارگر و مزدور بکار ساختن مشغول بودند و بیش از چهارمیلیون درهم صرف بنای آن کرد ، مبلغی که باتوجه به خست منصور اندک نیست . منصور بیست‌ودو سال بر مسند خلافت نشست و اغلب قیامها را با قساوت فرونشاند و اغلب افراد را سر برید و بعضی‌را زنده لای‌دیوارگذاشت . بعد از او مهدی ( ۱۵۸ ــ ۱۶۹ ) و پس از وی هادی پسرش ( ۱۷۰ ــ ۱۶۹ ) (که به تحریک مادرش خیلی زود خاتمه یافت )هزار دار برای فرو ریختن زنادقه برپا داشته بود ولی اجل مهلتش نداد . دوره خلافت هارون (۱۹۳ ــ ۱۷۰ )طول کشید هارون خلیفه‌ای مال‌پرست و عشرت‌طلب بود . خرم‌دینان در آذربایجان و حمزه پسر آذرک در سیستان ، رافع‌بن‌لیث در خراسان در اواخر خلافت هارون شورش کردند .

بعداز هارون نزاع‌بین امین و مامون دوبرادر درگرفت غلبه مامون‌پیروزی موالی را بر تازیان مسلم داشت گرچه مامون پیرو تمایلات ایرانی خود نشد ولی‌به اعراب هم میدان نمیداد و بعد از مرگ مامون ( ۲۸۱ ) معتصم به خلافت نشست . در زمان وی ترکان در دستگاه خلافت راه یافتند .

بنی‌امیه بعلت افراط در عیش و عشرت و خرج زیاد خراجی که از ممالک اسلامی می‌گرفتند جوابگوی افراط هانبود . خرجهای دربار و اعوان و انصارخلفا آنچنان زیاد بود که اعراب مجبور شدند مالیات‌ها را زیاد کنند وآنجا را چپاول کنند .

---

دانستیم که دست یاران بیرحم خلفای تازیان همچون زیاد بن ابیه و عبیدالهزیاد و حجاج‌بن‌یوسف با ظلم و ستم و قتل‌وغارت مالیاتهارا زیادمیکردند و اموال مردم را بزور می‌گرفتند به این هم قانع نبودند ، دسترنج تمام افراد

زحمتکش مسلمان بویژه نومسلمانان ایران را برای عیش و نوش دربار خلفا صرف می‌کردند. این اضافه مالیات‌ها و خراجهای تحمیلی باعث شورشها وقیامها شد.. ....و بعدا بنام دین و جهاد در راه اسلام و خدا به چپاول خزائن و دسترنج مردمان کشورهای مجاور یورش می‌کردند...... در زمان سلطه تازیان فئودالهای محلی ایران (ولایات) برای بدست آوردن حکومت باهم می‌جنگیدند و در این میان نتیجه نابسامانیها نصیب مردم زحمتکش و فقیر آن سامان می‌شد که اکثربه سیاه روزگاری و بدبختی بسر می‌بردند.

مالیاتهای کمرشکن، بیگاری‌ممتد، سربازگیریهای نابجاکه برمردم‌تحمیل میشد آنها وادار به شورش می‌شدند.

ابن‌حرقل می‌نویسد "زندگانی کشاورزان‌خوب‌نبود واهالی با همه‌آبادانی و سرسبزی شهرشان بعلت نابسامانی اقتصادی‌مجبور بودند..... مصرف‌سالیانه خود را از خارج وارد کنندو بهمین جهت مقدار معتنابهی جو و گندم و غلات از خارج وارد شهر میشد بدیهی است در اینصورت بعلت عدم استطاعت کشاورز و نداشتن قوه خرید باو فشار بیشتری وارد میشد..... قیمت زمین‌ها بسیار گران بود و کشاورزان قوه خرید را در خود نمی‌دیدند..... بطور کلی در ...... خراسان و سایر کشورهای اسلامی مردمان بطبقه رنجبر و زحمت‌کش محروم و طبقه ممتاز استفاده‌جو تقسیم میشدند که بار فشار بر گروه طبقه محروم بود. آنهابودند که برای استقلال میهن و رهائی از یوغ تازیان قیام می‌کردند.

در زمان‌هجوم تازیان طبقه‌ای‌از مردم بعلت‌فشار طبقه‌ممتاز کشورناراضی بودندو همیشه مترصد انقلاب و شورش بودند. اسلام با جنبه انقلابیش‌توانست گروههای زیادی‌را بخود جلب کند چون طبقه زحمتکش که تهیه کننده وسایل‌رفاه

طبقه ممتاز بود محروم‌ترین گروه‌اجتماعی بودند ، درنتیجه تسلط نجبای ساسانی وامرای‌تازی برای آنها فرقی نداشت با توجه باینکه تصور می‌کردند بـا پذیرفتن اسلام ازچنگال استبداد روحانیون و نجبای‌از همه‌جابیخبرساسانی‌رهائی خواهند یافت. دیدیم شیرازه چندهزار ساله ایرانی از هم گسیخت. اسلام بجز قسمت کوچکی از ایران در سراسر کشور رسوخ یافت. اما وضع داخلی تازیان هم پس از مدتی کوتاه دچار تفرقه و تشتت شد. اعراب ساده زمان پیغمبر پس از رسیدن به حکومت ممالک بزرگ تغییر رویه دادند. حب‌جاه و مقام و ثروت و راحت‌طلبی‌در آنها رخنه کرد و برای‌ریاست و خلافت بکشمکش افتادند. دانستیم که نتیجه‌اش بحکومت "معاویه" وتسلط جابرانه و مستبد بنی‌امیه انجامید. وضع کشورهای‌تسخیر شده بصورت مستعمرات و مستملکات عرب درآمد.

والیان و سرداران اموی آنچنان باستثمار پرداختند کـه در تاریخ اسلام بی‌نظیر است. اسلام با شعارهائی‌نظیرانماالمومنون‌اخوه (مسلمانان همه برادرند) یا ان‌اکرمکم عندالله اتقیکم (برگزیده‌ترین شما نزد خدا پارسایانند) یافرقی بین سیدقریشی و زنگی حبشی‌نیست جز در تقوی یاآیه ان‌الله‌یامرکم بالعدل والاحسان (خدا شما را به عدل و احسان امر می‌کند) یا آیه قل‌یااهل‌الکتاب تعالَوا الی کلمةٍ سواءٍبیننا‌وبینکم‌الانعبدالاالله‌ولانشرک‌به‌شیئا "ولایتخذ بعضنا بعضا اربابا" من‌دون‌الله ( بگو ای اهل کتاب بیائید‌بسوی کلمه‌ای که بین ما و شما مشترک است نـاپرستیم مگر خدایرا و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و غیر از خـدا کسی بر مـا ارباب‌و حاکم‌نباشد )ودیگردستورهاوشعارهای اسلامی که‌بسیارپسندیده‌بود ومی‌توانست‌ملت ستمدیده ایران را جذب کنند. میدانیم که قبل از پیدایش اسلام‌درایران بهره‌ـ کشی طبقات محروم بسیار شدید بود و از طرف دیگر زورگوئی و بیدادگری طبقات

ممتاز زمینه اوضاع اجتماع ایران را برای پذیرش اسلام یا هر جنبش اعتراضی دیگر مهیا ساخته بود متاسفانه اسلام نتوانست انتظارات مردم ایران را برآورده سازد. دیگر در زمان امویان برابری مطلب فراموش‌شده‌ای بود و شعار عرب فوق همه را پیشه خود ساختند و چنان‌فشاری بر خلق روزگار وارد کردند که در تاریخ اسلامی بی‌نظیر است.

امرای اسلامی مردم ایران را همردیف چهارپایان می‌دانستند اما طولی نکشید که ایرانیان دریافتند که فریب خورده‌اند پس از آن اعراب مجبور شدند با اهالی شهر روبرو شوند آنها که فهمیده‌بودند اشتباه کردند باتمام قوامی جنگیدند و مقاومت می‌کردندو سرانجاه فشار به یکرشته شورش و انقلاباتی انجامید.

امویان برای اغنای شهوات خویش و پرکردن جیب خود بنام جهاد فی‌سبیل‌اله به کشورهای آباداني که هنوز از چپاول و یغماگری اعراب بادیه مصون مانده بودند حمله بردند.

نمونه‌ای از فجایع امویان از تاریخ بخارا :

( عبیداله بن‌زیاد فرمود تا درختان را کندند، دیه‌ها را ویران کردند، کاریزها و قنوات را خشک کردند تا " خاتون " حاکم شهر بخارا بمصالحه حاضر شد و هزار بار هزار درم مال بفرستاد وعبیداله آن مال بگرفت و بازگشت و چهارهزار برده با خویش برد . . . .[1] یا معاویه حکومت خراسان را در قبال رشوتی به "سعیدبن‌عثمان" پسر خلیفه سوم راشدین داد وی در حین سفر به نیشابور کرد و مال فراوان گرد آورد و در محاصره‌بخارا سیصدهزار

---

۱ ــ سید صادق گوهرین حجةالحق ابوعلی سینا

درم باضافه بیست تن از فرزندان آن ناحیه را بگروگان برد تا با حاکم صلح کند و سپس بسمرقند رفت پانصدهزار درهم از والی آنجا گرفت . به بخارا برگشت باز مال فراوان گرفت و شاهزادگان را با اینکه شرط کرده بود آزاد کند بآن وفا نکرد بلکه بمرو آمد باز هم مال فراوان گرفت و استعفانامه خود را نوشت و پس از خرید چندین نخلستان و باغ مرفه بزندگیش ادامه داد و آن شاهزادگان را نیز ببردگی در املاک خود واداشت آنها هم روزی او را در یکی از نخلستان‌ها کشتند و فرار کردند ولی در جائی که مخفی شده بودند از گرسنگی مردند .

بدینگونه می‌بینیم همه امرا بفکر جمع کردن پول و مال بزدند . در اینجا بود که ایرانیان فهمیدند که باید کار کنند و زحمت بکشند و حاصل کار و کوشش خود را که در گذشته به اشراف و اعیان تاراجگر ایرانی میدادند اکنون باید به تازیان استیلاگر بسپارند برای نمونه در عهد اهشام بن عبدالملک والی عراق بیست میلیون درهم حقوق می‌گرفت غیر از صد میلیون درهمی که اختلاس کرده بود . . . . . این حاکم اموی در هنگام عزلش سی و هشت میلیون درهم اموال داشت . دست یابی ثروت از طریق نامشروع و بازبودن دست آنها بر مال و جان و ناموس مردمان . . . فشار دستگاه حکومت اموی و لاابالی گری آنها به مبانی مذهب باعث شد که از همان اوان تسلط آنها توده‌های کثیر کشورهای اسلامی دست به شورشهای خونینی بزنند.

دانستیم بنی عباس هم گرچه باکمک ایرانیان بخلافت رسیدند ولی تمام قول و قرارها و وعده‌ها را فراموش کردند . زندگانی آنها نه تنها تغییر نکرد بلکه بر شدت فقر و تنگدستی آنها روز به روز افزوده شد . بنی عباس با ساختن بغداد و بناکردن قصور و کاخهای مجلل و غرق شدن در عیش و عشرت همان راهی را پیمودند که اسلاف آنان می‌پیمود .

ارقام مالیات در عهد عباسیان به حدی بالا رفت که توده‌های رنجدیده آرزوی روزگار پیشین رامیکردند . مالیاتی که مردمان ستمکش بعضی ولایات ایران در عهد مامون می‌پرداختند از قرار زیر بود :

سواد (عراق) ۱۳۰میلیون و۲۰۰ هزار درهم

خراسان غیر از ماوراءالنهر ۷۳میلیون و۲۰۰هزار درهم

فارس ۲۴ میلیون

اهواز ۲۳ میلیون

ری و جبال ۲۰میلیون

قسمتی از گرگان و طبرستان ۸میلیون و ۳۰هزار درهم

خراجی که چند شهر عمده ایران می‌پرداخت از قرار زیر بود :

شهر ری تنها ده‌میلیون درهم .

شهر نیشابور فقط ۴میلیون و ۱۸۰هزار و ۹۰۰درهم .

در شهر مرو تنها یکمیلیون و ۱۴۷هزار درهم .

این ارقام نمونه‌ای است از صدهاهزار رقم مالیات ولایات و شهرهای دیگر ممالک اسلامی که بصورت سکه‌های طلا بخزانه خلفای عباسی که بر جای پیغمبر و یاران‌او نشسته بودند وارد میشد و تمام آن صرف عیش و عشرت و لهو و لعب و ملاهی و مناهی میگردید . [1] بطور کلی در زمان عباسیان حراج (مالیات ارضی) مختلف‌بود در بعضی جاها از روی مساحت و در پاره‌ای نقاط دیگر از روی محصول می‌گرفتند وصول مالیات موکول به زراعت‌بود و هریک ازاین دونوع‌مالیات مراتب‌و درجاتی

---

۱ ــ سید صادق گوهرین حجه‌الحق ابوعلی سینا

داشت .[1] و این استثمار وحشتناک و فشار طاقت‌فرسائی بود که ازهمه‌جوانب بطبقات محروم بویژه به دهقانان و خرده مالکین وارد میشد . مردم برای نجات از اینهمه ستم ، حاکم عادل می‌خواستند و در بعضی‌نقاط بویژه در شمال و شمال‌شرقی ایران بر ضدحکام مستبد و بیدادگر برخاستند و شورش‌های‌استقلال‌طلبانه‌آغازشد . گرچه تازیان با وحشیانه‌ترین روش این طغیانها را سرکوب می‌کردند برای نمونه (یزیدبن مهلب پس از آنکه قیام گرگان را فرو نشاند برای اینکه مردم را بترساند دستورداد از خون مردم بی‌دفاع آسیاب را بگردانند)اما این کارهای وحشیانه کمترین اثری‌بر آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و خارج شدن از یوغ بیگانه نداشت در اینجا تا حدی از علتهای طغیان و قیام‌ها مطلع شدیم .

زمانیکه جاویدان‌بن‌سهل یا جاویدان‌بن‌شهرک یا جاویدان‌بن‌سـهرک‌یا پیشوای‌خرم‌دینان و استاد بابک درگذشت و بابک بجای وی نشست‌سال ۲۰۱هجری بود . بابک علیه خلیفه اسلام قیام کرد و سبب‌این قیام‌را حاتم‌بن‌هرثمه میدانند بدینگونه که هرثمه ( ابن‌یمین ) پدر حاتم زمانی در گذشت که پسرش در ارمنستان بود و دانست که پدرش چگونه در گذشته است .

حاتم از تمام آزادیخواهان و پادشاهان نواحی خواست‌که علیه مامون‌قیام کنند . بابک هم به این ندا جواب مساعد داد و در اولین مرحله شهر بذ را گرفت (ناحیه بذ و شهر بذ و کوهستان بذ در قسمت‌شرقی دشت‌مغان‌نزدیک‌ناحیه‌طالش و سواحل و مجاور سواحل غربی دریای خزر بوده است )

مامون‌علیه بابک سپاه فرستاد ( ۲۰۴ )فرماندهی سپاه با یحیی‌بن‌معاذ بود که‌یحیی

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلام جلد دوم ترجمه جواهر کلام

شکست خورد ولی جایگاه بابک در محلی استوار بود .

نوشته‌های دکتر زرین‌کوب در دوقرن‌سکوت ( . . . . .ماوی‌گاه او درکوههای ارمنیه و آذربایجان بود جایهای سخت و دشوار که سپاه آنجا نتوانستی رفتن صد پیاده در گذری بایستند اگر صدهزار سوار بودی باز داشتند و کوه‌ها و در بندها سخت بود اندر یکدیگر اندر شده در میان کوهها حصاری کرده بود که آن را بدیده خوانندی و او این در آنجا نشسته بودی چون لشکر بیامدی گرداگرد آن کوه‌ها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود تا روزگار بسیار برآمدی چون سپاه ایمن یافتندی یکشب شبیخون کردندی و خلقی را هلاک کردندی و سپاه اسلام را هزیمت کردندی ( این اعمال معرف آگاهی بابک از فنون رزم و غافلگیری و حمله . . .میباشد ) تا دیگر باره سلطان بصدصد لشکر گرد کردیو فرستادی . . . .)

در سال ۲۰۵ عیسی‌بن‌محمدبن ابی‌خالد که حکمران آذربایجان و ارمنستان بود بجنگ با بابک گسیل شد و در این سال هم لشکریان خلیفه شکست خوردند .

در سال ۲۰۶ عیسی‌بن محمدبن ابی‌خالد مامور نبرد با بابک شد که تا اندازه‌ای پیروزی با خلیفه بود و در سال ۲۰۸ علی‌بن صدقه معروف به زریق که حکمرانی آذربایجان و ارمنستان را داشت بجنگ بابک رفت و شکست فاحشی یافت . در سال ۲۰۹ احمدبن جنید اسکافی بجنگ بابک رفت ولی اسیر بابک شد . در سال ۲۱۱ محمدبن سیدبن الس حکمران موصل بدست ملازمان علی‌بن صدقه معروف به زریق موصلی کشته شد و این امر باعث خشم مامون شد و محمد بن حمید طوسی را بجنگ زریق و بابک فرستاد .

درسال ۲۱۲ محمدبن حمید طوسی در زاب با زریق برخورد داشتند وجنگ سختی درگرفت که زریق امان خواست . . . . . و سپس بجنگ بابک رفت . با اینکه

محمدبن حمید در این جنگ آرایش جالبی را طرح ریخته بود ولی نبوغ جنگی بابک بر آن پیشی گرفت همان گونه که نوشته‌اند بابک از بالای کوه بر آنها مسلط بود و ضمنا مردان خود را به کمین آنها گماشت از طرف دیگر زیر هر سنگی گروهی را آماده نگه‌داشت و سپاه محمدبن‌حمید که آرام پیش میآمدند از سوی بابک اقدامی نمیشد تا آنها سه فرسنگ از کوه بالا رفتند که بابک فرمان حمله‌داد و خرمدینان از کمینگاه خود بیرون جستند و لشگریان محمدبن حمید راشکست دادند و همه فراری شدند. قابل دانستن‌است که بابک از شیوه کمین کردن و استفاده‌از موقعیت حمله کردن بخوبی آگاهی داشت. گرچه خود حمید و سردارش ابوسعید لشگریان را به پایداری تشویق کردند سودی نبخشید و خرمدینان حمید را از جامه و رفتارش شناختند و باو حمله کردند و وی را کشتند. شکست‌حمید و کشته‌شدنش‌به مامون گران آمد عبدالله‌بن طاهربن حسین را به جنگ بابک مامور کرد. دراین جنگ کار بابک سخت شد. در سال ۲۱۸ به گفته ابن‌اثیر افراد زیادی از مردم اصفهان، همدان، جبال و غیره دین خرمی را پذیرفتند. معتصم اسحق‌بن ابراهیم‌بن مصعب را با سپاهی فرستاد وی در اطراف همدان بود.

(از خرم دینان شصت‌هزار تن را بکشت.... مورخین کشته‌شدگان‌این‌جنگ را که از طرفداران بابک بودند یک فقره صدهزار نفر نوشته‌اند......)

در سال ۲۱۹ اسحق‌بن ابراهیم می‌نویسد از اسیران خرمدینان‌گروه بسیاری باوی بودند و بجز زنان و کودکان صدهزارتن از آنها را کشت..... در همین‌سال عده‌ای از خرمدینان به تئوفیل ( Theophile ) امپراطور قسطنطنیه پناه بردند. همین پناه دادن باعث یک سلسله جنگ‌هائی بین تئوفیل و معتصم شد. معتصم لشگریان تئوفیل را شکست فاحشی داد که منجر به فتح غوریه شد (پس از ۵۵

روز محاصره سپاه بغداد آن شهر را گرفتند و ۳۰هزار مردم آن شهر را کشتند و شهر را با خاک یکسان کردند . )

بابک مدت بیست و دو سال با لشگر خلیفه جنگید و در این مدت بابک به وسیله مردم عراق و آذربایجان بخصوص روستائیان و کشاورزان پشتیبانی شد ( ولی خرم‌دینان کلا " ۶۱ سال در نبرد بودند چون خروج خرم‌دینان از سال ۱۶۲ و ختم آن ۲۲۳ زمان دستگیری و کشته شدن بابک است .

درباره ظهور خرم‌دینان آقای سعید نفیسی می‌نویسد . (ظاهرا سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم‌دینان در ایران ظاهر شده‌اند و درحدود اصفهان بیرون آمده‌اند و سپس سی‌سال بعد یعنی در سال ۱۹۲ خرم‌دینان آذربایجان جنبشی کرده‌اند و سپس نه‌سال بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابک پیشوای ایشان‌بیرون آمده‌است از سال ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوائی جاویدان بن‌شهرک بوده‌است . . . . . و بابکیان یا خرم‌دینان منحصر باتباع بابک در آذربایجان‌نبوده‌اند بلکه‌در سایر نواحی‌ایران مخصوصا در مرکز ایران و در اطراف‌اصفهان و ناحیه‌جبال یعنی تمام‌قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و خوزستان واقع است شامل‌ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان و قزوین است همه این شواهد نشان میدهد که خرم‌دینان تا چه حد در مردم نفوذ داشتند و تاچه حد برای استقلال میهن و آزادی مردم تلاش می‌کردند . علاوه بر خرم‌دینان ایرانیان دیگر بودند که در دربار بعضی از خلفا مانند مامون خدمت می‌کردند و در عین‌حال مصالح کشور و هموطنان‌خود را از نظر دورنمی‌داشتند ولی‌در زمان معتصم دیگر ورق برگشته بود و چون وی‌از ایرانیان سوءظن داشت‌به ترکان روی آورده بود و پیشوایان ترک مانند اشناس، اتیاخ ، بوغای کبیر در دربار معتصم راه یافتند و بیگانگی دوره

برمکیان به دوگانگی گرائید. و آن اتحادی که در دربار بغداد بین ایرانیان بود از بین رفت و کشمکش بین طاهریان و افشین و از سوی دیگر ترکان درگرفت که تازیان از آن بهره گرفتند.

بابک با نفوذی که در بین توده مردم داشت بهیچ طریق شکست‌پذیر نبود معتصم تصمیم گرفت که افشین را بجنگ بابک گسیل دارد.

افشین که بود؟ نام افشین حیدربن کاووس و اسم جدپدریش ساخره از امرای محلی اشروسنه (در اقصای ماوراءالنهر) بود. لقب عموی فرمانروایان ولایت اشروسنه افشین بود. اشروسنه در ماوراءالنهر بین سیحون و سمرقند بود.

در سال ۲۰۷ که احمدبن ابی خالد پیشکار طلحه پسر طاهرذوالیمینین به جنگ کاوس پدر افشین در ماوراءالنهر رفت. پدر و دو پسرش حیدر و فضل را اسیر کرد و ببغداد فرستاد ..... افشین بعدها از بزرگترین امیران دربار بغداد شد. افشین مردی جاه‌طلب بود و میخواست بسلطنت خراسان برسد و مال و ثروت جمع کند و برای رسیدن به‌هدفش از هیچ نیرنگ و خدعه دریغ نمی‌کرد و حاضر می‌شد هم میهنان و هم کیشان و هم‌نژادان خود را به نام مسلمانی از دم تیغ بگذراند، بنابراین اگر بر بابک دست می‌یافت حس جاه‌طلبی‌اش ارضا می‌شد و بر همه ایران برتری می‌یافت و در ضمن می‌پنداشت اموال فراوان از این راه بدست خواهد آورد و بقول دکتر زرین‌کوب دوقرن‌سکوت (امرا نیز مانند غلاه غالبا جز برای کسب مال جنگ نمی‌کردند. اینان جنگجویان مزدوری بودند که جلادت و شجاعت خود را با عطایا و غنائم معامله می‌کردند و تیغ و بازوی خود را مثل آزادگی و خرد خویش به صاحبان قدرت می‌فروختند و برای بدست آوردن طلا از ریختن خون هیچکس حتی خون خود دریغ نداشتند. غنائم و اموالی که در این جنگها از بار و بنه دشمن و

گاه از مردم زبون وبی‌دست‌وپای شهرها و دهات غارت می‌کردند برای آنها عایدی سرشاری بود . برای افشین که مانند همه امرا خود را خدمت‌گذار مرگ و نیستی و پاسدار قدرت‌وعظمت می‌دانست هیچ‌چیز آسانتر و مطبوع‌تر از قبول‌چنین‌ماموریتی نبود.) بنابراین وقتی چنین پیشنهادی از طرف خلیفه عرضه‌شد بیدرنگ‌پذیرفت.

اما بابک سردار دلیر و هوشمند که مدتها رهبری شورشها را بعهده داشت بآسانی شکست‌پذیر نبود و بابکی که کارگران و زحمتکشان و همینطور روستائیان به علت جور و ظلم عوامل دستگاه خلافت باو پیوسته بودند و دیگر مزدورارباب و اشراف نبودند بلکه از کار و از زمین‌خود بهره می‌جستند با جان و دل‌می‌جنگیدند و چون هدف آنها علاوه بر همه‌آزادی میهن بود مطمئنا " استقامت و پایداری غیرقابل شکست بود .

افشین در سال ۲۲۰عازم بغداد شد ولی ابوسعید محمدبن یوسف قبلا از طرف خلیفه ماموریت یافت تا مکانهای خراب را از نو بسازند و تحت فرمان افشین باقی بماند بابک باز از شیوه کمین گرفتن و شبیخون زدن مدد گرفت و اجرای این امر را به معاون‌خود که معاویه نام داشت واگذار کرد معاویه هم بر سر تنگه‌ای میان دو راه نشست و منتظر ماند و از طرف دیگر بابک چون از عمل ابوسعیداطلاع یافت جاسوسی را نزد معاویه فرستاد تا محل کرد و فرودآمدن ابوسعید را باو خبر دهد (از اینجا بخوبی مشهود میشود که بابک در میان لشگریان خلیفه‌جاسوسانی داشت که اوضاع و احوال آنجا را باو رسانند) .

آقای علی‌اکبر دهخدا می‌نویسد ( معاویه معاون بابک شب تاختن‌کرد و از آنجا که بود بجای دیگر رفت و جای ابوسعید را بیافت و چون روز شد بازگشت پس به ابوسعید خبر رسید که دوش معاویه در فلان ده بطلب وی آمده است ابوسعید

سوار شد و بطلب معاویه رفت و او را در بیابانی بیافت و با وی جنگ کرد و سیصدتن از سپاهیان او را بکشت و پانصد مرد اسیر کرد و معاویه با اندکی از لشکریان خود رهائی یافت و خویش را بدان تنگه‌ها افکند و ابوسعید آن سر ها و اسیران را نزد معتصم فرستاد و خلیفه فرمان داد اسیران را گردن زدند پس از این افشین خود به آذربایجان رفت ......) بابک پس از شکست معاویه به عصمت سپهسالار خود فرمان داد که با سه هزار نفر بجنگ ابوسعید برود عصمت به قلعه محمد بن بعیث موسوم به شاهی فرود آمد ( محمدبن بعیث با بابک در صلح و آرامش بسر می‌برد همیشه لشگریان بابک مهمان محمدبن بعیث میشدند) این بار صاحب قلعه از آمدن افشین آگاه بود و عصمت را با دهتن چنان مست کرد که از خودبیخود شدند. پس از آن محمدبن بعیث دستور داد آن دهتن را کشتند و با عصمت شرط بست که اگر افراد خود را تکتک به بالا فرا خواند زنده میماند، عصمت چنین کرد وعده‌ای از افراد عصمت بدام افتادند فقط بازمانده لشگر از جریان آگاه شدند و گریختند. محمدبن بعیث بعدها عصمت را نزد معتصم فرستاد و عصمت با آگاهاندن خلیفه از ساز و برگ و لشگریان در اردوهای جنگ از کشته شدن معاف شد و به زندان افتاد.

افشین با لشگریانش در برزند محلی در آذربایجان فرود آمد قرارگاهی بین خود و ابوسعید فراهم ساخت و عده‌ای را در آن گماشت که مرتبا" خبرها را بهم می‌رسانیدند و جاسوسان بابک را که دستگیر می‌کرد نمی‌کشت بلکه به آنها هدایائی می‌بخشید و افشین آنها را بخدمت خود می‌گماشت تا خبرچینی کنند. افشین سپس باردبیل رفت و یکماه در آنجا ماند تا از وضع راهها باخبر شود و پس از اردبیل بسوی بابک رفت و دربین راه با محمدبن بعیث مشورت میکرد. عده‌ای از لشگریانش را در دره‌ای فرود آورد و دورادور آن خندق کشید تا از شبیخون در امان بماند...

هفت‌ماه انتظار طول کشید و بابک خود را نشان نداد زمستان هم فرا رسیده بود و لشگریان افشین دلتنگ شدند ولی افشین می‌دانست باهمه قدرت و تجربه‌ای که در جنگ دارد نمی‌تواند بدون حیله و نیرنگ به بابک دست یابد. بنابراین به خلیفه نامه‌ای نوشت (.... کار این مردم را پایان پدیدار نیست و سپاه مرا بسوی ایشان راه نیست و اینک من اندیشیده‌ام که مگر بحیلتی او را بیرون آوردم .اکنون خلیفه را باید که درم عطا و نفقات برای سپاه فرستد تا بفرمان من کار کند پس معتصم صد شتروار درم با بوغای کبیر و سیصد غلام ترک از بزرگان غلامان خود فرستاد ...) در اینجا افشین حیله‌ای بکار برد تا بابک از وجود درم‌ها باخبر شود و برای حمله از ماوی‌گاه خود بدر آید این حیله هم گرفت و بابک پس از یورش دانست فریب خورده‌است و پس از درگیریهای دیگر به بذ بازگشت و افشین در برزند ماند و پس از چند روز قافله‌ای آذوقه برای لشگریان افشین می‌برد که مورد حمله سپهبد بابک قرار گرفت. گرسنگی لشگریان افشین را تهدید می‌کرد و از حکمران مراغه یاری خواست و او آذوقه فراوانی فرستاد که مورد حمله سپاه بابک بفرماندهی طرخان با آذین‌نام قرار گرفت افشین از حکمران شیروان آذوقه فراوانی دریافت داشت.

در سال ۲۲۱ بابک با بوغای کبیر و افشین نبرد کرد و این هردولشگریان خود را بگرد هم‌آئی در جاهای خاص گماشتند و بابک با دو هزار نفر خود را بگروه افشین زد که عده‌ای هزیمت کردند و عده‌ای هم از دو طرف کشته شدند و شب دیگر بابک با سه‌هزار نفر به گروه بوغای کبیر شبیخون زد عده‌ای کشته‌شدند و بقیه فرار کردند. برادر افشین فضل‌بن کاوس زخمی شد بوغای کبیر خود را نجات داد و بسوی افشین رفت زمستانی گذشت و افشین تصمیم گرفت حلقه محاصره دراطراف قلعه بذ را تنگ‌تر کند. باز هم بوغای کبیر به‌قلعه یورش برد و پس از دادن تلفات

عقب‌نشینی کردو با اینکه‌قوای کمکی رسیده بود ولی بعلت‌باد و بوران و سرما حمله به دره بذ یا قلعه جم‌هور مشکلتر بود و باز هم بابک یورش برد آنها راشکست‌داد. بزغای کبیر هم فرار کرد ولی بابک راه را به‌آنها بست و گروهی را کشت و آنچه با ایشان‌بود گرفت باز زمستانی‌دیگر که‌در جنگ وقفه‌ای حاصل شد در این‌میان‌طرخان به اجازه بابک بسوی ده خود رفت که در راه با غلام افشین برخورد کرد که‌طرخان کشته شد و بابک از این خبر ملول و غمگین شد. پس از زمستان خلیفه سرهنگی به نام جعفربن‌دینار معروف‌به جعفرخیاط که از عمال بزرگ زمان‌مامون بودبفرماندهی ده‌هزار مرد منسوب و بکمک افشین‌گسیل‌داشت و غلام خلیفه اتیاخ ترک که مطبخ‌سالار هم بود با سی‌میلیون درم روانه شد و همچنین از قاسم‌العیسی یاری‌خواست تا لشگر به مدد افشین بفرستند و نامه‌ای به افشین نوشت ( بجنگ رو و مهندار که من و سپاه من از بابک باز گردیم . . . . . ) اما بابک وقتی آمدن‌جعفرخیاط‌واتیاخ مطبخ‌سالار را شنید بر معتصم افسوس خورد و گفت (کار وی بجائی رسید که درزی و طباخ خویش را به جنگ من فرستاد و دیگر با او کس نماند. )

گرچه در اینموقع بابک خواست امپراطور رم را بکمک بخواهد وی هم پس از تاخت و تاز بشهر زیطره وقتی خبر شد که معتصم بجنگ او شتافته است به‌قلمرو خود بازگشت.

در همین زمان آذین مرد مبارز و دلیر با ده‌هزار سوار بدستوربابک‌بجنگ افشین شد. افشین هم سرهنگی بنام ظفربن‌عبداله با ۲۰۰۰ نفر از بیراهـه برای هجوم به لشگریان آذین که همراه زن و بچه خود بودند فرستاد. ظفر عده‌ای‌از افراد را کشت و زنان و بچه‌ها را به اسارت برد. آذین که در زمان وقوع جنگ به دره‌ای فرودآمده بود و پس‌از شنیدن خبر برای پس‌گرفتن‌اسیران برگشت وسرهنگی

بنام ابوالمظفر بن کثیر بـا پنج‌هزار مرد از سـوی افشین به تعقیب آذین شتافت. گرچه عده‌ای را باز پس گرفت . . . . . ولی سرانجام شکست یافته نزد بابک که در قلعه بود رفت و ابوالمظفر با غنایم نزد افشین شتافت . گرچه معتصم عمل افشین راخطا میدانست برای ایمنیت از شبیخون دستورهائی فرستاد و تدبیرهائی پیشنهاد کرد که افشین بدان عمل نمود . افشین پس از ده روز بحصار فرود آمد و بابک برای آنها (خروارها ماست ، روغن ، بره ، شیرمست و خیار بی‌درنگ فرستاد وگفت شما مهمان مائید و بدین راه درشت ناخوش می‌آئید و ما را به حصار جز این قدرِ چیز دیگری نبود . افشین گفت : تا آن نستدند و باز پس فرستاد . . . . . ) دانم که این چیزها فرستادست تا سپاه ما را شمار کنند . . . . . گفت شما شماره ایـن سپاه را ندانید من دانم وبابک را بگوئید که این سپاه سی‌هزار مرد جنگی است . . . . . با امیرالمومنین سیصدهزار مرد است . . . .تا یک تن زنده باشد و از توبرنخواهند گشت . . . . . ) اگر دانی که به زنهار بیرون آئی بیای و اگر دانی که آنجابایدت بودن میباش تا جان تو و کسانیکه با تواند درسر اینکار نرود از آنجا باز نخواهند گشت . . . . . )[1]

بعضی از مورخین می‌نویسند کـه بابک بـرای فریب افشین و تدارک فرار زنهار نامه را پذیرفت و برخی قبول زنهار نامه را از جـانب عبداله بـرادر بابک نوشته‌اند . بهر حال بابک از این جنگ و گریز زیاد داشت ، گاه بیرون از حصار گه از داخل حصار و دراین‌جنگ و گریزها چه‌بسیار از طرفین کشته‌شدند ولی بابک دست‌یافتنی نبود ولی افشین تدبیری بکار برد و از معتصم خواست زنهار نامه‌ای

---

۱ ـ آقای علی‌اکبر دهخدا لغت‌نامه شماره ۳۶

برای بابک بفرستد و این زنهارنامه بخط و مهرامیرالمومنین و بر او مهر زرین بود که بوسیله افشین می‌بایست برای بابک فرستاده شود . و برای آخرین بار که جنگ بین آنها درگرفت و مهلتی پیش‌آمد و بابک توانست از فرصت استفاده کرده به ارمنستان بگریزد . مورخی می‌نویسد بابک از آنجا (قلعه) همراه زن و برادر ودو کس دیگر از راه مخفی بیرون شد . و به ارمنستان رفت وآنجا بیشه‌ها بود طولی نکشید که فرار بابک آشکار شد و افشین دستور داد بابک را در درختان‌بمیان‌اندر گیرند و هرجا که راه برد سپاه دویست‌وپانصد بگماشت و راهها را استوار بگرفت... گویند کسی حاضر نبود تا زنهار نامه را به بابک برساند تا اینکه نامه‌ای از طرف پسر بابک که اسیر افشین بود برای بابک نوشته شد توصیه شده بود زینهار بطلبد و این نامه چون بدست بابک رسید نخواند و بیانداخت و گفت او پسر من نبودکه تسلیم شد و مرد دیگری داوطلب‌شد که نامه را به‌بابک برساند وقتی بابک مهرنامه را گشود و خواند گفت "این پیش افشین ببر و بگوی که این ترا بکار آید نه مرا" در این میان افشین به همه حکام و عاملین خود نوشت که در دستگیری بابک‌به او کمک کنند .

نیرنگ :

سهل‌بن سنباد امیر ارمنستان چون دانست که بابک نزد قلعه وی فرودآمده است و با آشنائی قبلی که با او داشته بنزدش می‌رود و با اظهار دوستی فراوان و چربزبانی او را به قلعه خود برده و بخدمت کمر بست . قصد بابک این بود که از طریق ارمنستان بنزد تئوفیل برود و تئوفیل امپراطور رم از کسانی بود که همیشه بابک را تائید می‌کرد تا علیه خلافت عباسی آذربایجان را مستحکم نگاهدارد .

سهل‌بن سنباد به بابک گفت حالا رفتن تو بی‌جهت است زیراتئوفیل‌آن

روزها که با تو عهد و پیمان می‌بست میدانست که مردم آذربایجان پشت سر تو هستند مطمئنا حالا تک و تنها نزد او می‌روی اول کاری که خواهد کرد این استکه ترا تحویل معتصم خواهد داد و در عوض امتیازاتی خواهد گرفت، یعنی همان کاری که بعدا سهل‌بن سنباد کرد .

سهل‌بن سنباد روز دیگر او را به بهانه شکار بیرون برد و تحویل نوکران افشین داد. بابک وقتی این دانست که گول‌خورده است روی به سهل کرده و گفت ( غدر کردی و مرا ارزان فروختی ) و چنانکه آقای دهخدا در لغت نامه جلد۳۶ می‌نویسد ( ..... سهل او را دشنام داد و گفت : تو داعی بقر و غنم بودی شبان را به تدبیر جیوش و سیاست و اجرای حکومت هیچ نسبیت نیست . افشین با نیرنگ و ناجوانمردی بابک را اسیر کرد و بسوی معتصم روانه ساخت .

پاداش برای خیانت :

در اینجا وظیفه و انعام مخصوصی که برای افشین تعیین شده بود می‌آوریم : هر روز که جنگی درمی‌گرفت خلیفه ده‌هزار درم به افشین پاداش می‌داد و روزی‌که جنگ درگیر نمیشد افشین پنجهزار درم پاداش‌میگرفت و میگویند افشین برای جنگ با بابک هزار هزار درم دریافت داشت . دربارگاه خلیفه‌معتصم تاج بر سر افشین نهاد و دو شاخ گوهرآگین بر وی پوشانید و بیست هزار درم به لشگریان وی بخشید . شاعری بنام ابوتمام طائی قصیده‌ای در ستایش وی سرود و دیگر شاعران از او پیروی کردند . مدیحه‌ها سرودند و صله‌ها دریافت داشتند . (افشین همچنین پس از تحویل‌دادن بابک به معتصم تاجی مرصع به یاقوت احمر و زمرد اخضر ، جامه فاخر و کمربند مطلا و مکلل گردن‌بند جواهر نشان پاداش گرفت . و باز معتصم حاضر بودگان‌را خلعت برافکند از جامه خویش و هفت مرکب

با ساخت و هر دو دست او را پاره‌ای مرصع درکرد و تاجی مرصع بر وی نهاد که قیمت آن خدای تعالی دانست و بیش از هزار درم بر سر آن نهاد و بخانه افشین فرستاد ......) گویند چون افشین بر معتصم وارد شد بابک را همراه خودآورده بود معتصم او را بر سریری در برابر خود نشاند و تاجی بر سر او نهاد. اسحق‌بن خلیف شاعر در ضمن قصیده‌ای که در مدح معتصم سروده است چنین می‌گوید: از جنگی که آتش‌آن در "بذ" فروزان بود دور نشدی تو در اینجا بودی (ولی گوئی در آنجا حضور داشتی. امتی به شمشیر برنده تو افشین نیروگرفتند و دین‌وآیین نیز به وجود او مؤید گشت (چون بابک را نزد تو آورد وی را (افشین) بر تاج سرافراز کردی و او سزاوارترین کسی است به تاج تو)[1] (در زمانی که افشین‌از نزد بابک و برادرش بسوی معتصم رهسپار شد تا آنروز که بسامرا رسید هـر روز خلیفه اسبی و خلعتی بوی میفرستاد)

بسوی (سامرا) (سر من رای) معنی این لفظ آنست که هر کس آنرا ببیند مسرور گردد و بنابر کثرت استعمال این کلمه به سامره تبدیل یافت. معتصم‌خلیفه اسلامی هنوز باور نداشت که بابک اسیر شده باشد و وقتی این خبر به وی رسید (.....هر روز خلیفه اسبی به وی میفرستاد و چندان معتصم‌بکار بابک دلبستگی داشت که برای نگاهداشتن راهها و دفع آفت برف و سرما از سامرا تا عقبه حلوان سواران و سپاهیان گماشت و در هرفرسنگی اسبی‌با ساخت نگاه می‌داشتند وایشان اخبار را به یکدیگر می‌رسانیدند تا به معتصم می‌رسید. از حلوان تا آذربایجان در هر منزلی فرسنگ بفرسنگ چهارپایان نگاه داشته بودند و هر یکروز یا دو روز

---

۱ــ اخبارالطوال ترجمه آقای صادق نشات

چهارپایان را عوض می‌کردند و در هر فرسنگ ماموری بود که چون خبری از رسیدن ایشان باو میرسید بانک می‌کرد یکسی که بفرسنگ بعد بود خبر می‌داد .......تا خبر به معتصم میرسید ) از پنج فرسنگی سامرا بنام باطول تشریفات خاصی برای ورود بابک بشهر تهیه می‌بینند .

(..... فیل بزرگی بود که بدیبای سرخ و سبز و انواع حریر رنگارنگ آراسته بودند و با این فیل ناقه بزرگ "بختی "هم بود که بهمان گونه آرایش‌داده بودند و افشین را در دراعه فرستادند از دیبای سرخ زربفت و صدرش به انواع یاقوت و جواهر مرصع بود و سر دراعه که اندکی از آن پست تر بود و کلاه بزرگی برلس مانند که نگینها داشت‌برنگهای مختلف در او گوهر بسیار بر آن‌دوخته بودند و افشین دراعه را به‌بابک پوشانید و آن دیگر را در بر برادرش کرد و کلاه را برسر بابک گذاشت و کلاهی مانند آن بر سر برادرش نهاد بابک را بر فیل و برادرش را بر ناقه نشاند ) و از میان دوره سپاهیان وخلایق که بدستور معتصم برای تماشای آنها بودند عبور کردند .

گرچه برخی از مورخین می‌نویسند که بابک و برادرش را بر شتر نشاندند بهرحال دستگیری بابک برای معتصم منتهای آمال بود و هنگامی که بابک را نزد معتصم بردند ، استوار و دلیر بود و با گردنی افراشته‌ایستاد .در اینجااز لغت‌نامه دهخدا مطالبی در این باره می‌آوریم " محمد عوفی در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات آورده‌است : ابن‌ساج گوید چون بابک خرمی را بگرفتند من و چند تن دیگر موکل او بودیم و او را براه کرده بودیم و گفتند "که چون ترا پیش خلیفه‌برند و ازتو پرسد که بابک توئی بگوی آری یا امیرالمومنین‌بنده توام‌وگناهکارم‌وامیدوارم که امیرالمومنین ترا عفو کند و از من درگذرد "معتصم را گفته‌بودند که افشین‌بابک

را شفاعت خواهد کرد. معتصم خواست که افشین را بیآزماید گفت در باب بابک چه می‌بینی؟ مصلحت باشد که او را بگذاریم چه او مردی جلد است و قوی‌رأی و در کارهای جنگ و لشگرکشی نظیر ندارد افشین رای کشتن بابک را داد و خلیفه دانست که آنچه بدو رسانیده‌اند دروغ است. معتصم بابک را پیش خود خواند و چون بابک را مقید در پیش او بردند گفت بابک‌توئی؟ گفت آری و خاموش شدوی را بچشم اشارت کردیم و بدست بفشردیم که آنچه را تلقین کرده بودیم بازگوی و البته هیچ سخن نگفت و روی ترش نکرد و رنگ و روی او نگشت..... " (معتصم بر بابک بانگ زد ای..... چرا در جهان فتنه انگیختی؟ هیچ جواب نداد. فرمود تا هر چهار دست و پایش ببرند. چون یک دستش ببریدند، دست‌دیگر درخون زد و در روی خود مالید و همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت‌ای.... این چه عملی است بابک خیلی آهسته با لحنی عادی گفت در این حکمتی‌است شما هر دو دست و پای من بخواهید برید سرخی روی‌مردم از خون باشد، خون‌از روی برود زرد باشد، من روی خویش از خون‌خود سرخ کردم تا چون خون‌از تنم بیرون شود نگوئید که روی از بیم زرد شد.) جماعتی گویند که چون دست او را ببریدند روی خود را از خون خویش بیالود و گفت "آسانیا" و بمردمان چنان نمود که او را از آن المی نیست.....

خلیفه آنچنان دشمن بابک بود حتی ببریدن دست و پا راضی نبود بلکه دستور داد شمشیر را از دیده زیر قلبش عبور دهند تا عذابش زیاد شود و زبان‌او را ببریدند و پیکرش را بر چوب بلندی در جائی آویختند که اکنون بکنیسه بابک معروف است و سر بابک را بخراسان بردند و در تمام شهرها و قصبه‌های خراسان بتماشا گذاشتند چون بابک در دل مردم جای بزرگی داشت‌و بقول‌مورخی "کار وی

بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد "

علتهای اساسی سرکوب‌شدن جنبش بابک :

. جنبش خرم‌دینان ریشه ملی داشت ،

ضد بیگانگان و استیلاگران بود ، افراد این جنبش روستائیان و افرادی بودند که نمی‌خواستند بدست کارگردانان و دست‌نشاندگان خلیفه بهره‌کشی شوند . ایران را دوست داشتند و برای رهائی کشورشان بتمام مصائب تـن در دادند ، گرچه جنبشها و شورشها و قیامها یکی پس از دیگری سـرکوب شـدند ولی فاتحان تازی دانستند که ملت بیدار ، ملتی‌که از ظلم و بیداد بجان‌آمده‌اند شکست‌پذیرنیستند گرچه منابع موجود که دشمن نهضت‌های روستائی میباشند نمیگویند که خرم‌دینان تاچه حد موفق باجرای برنامه اجتماعی خویش گشتند فقط یک نکته حتمی است که اراضی فراوان بطور موقت به‌تصرف جماعت روستائی درآمد . این نهضت با وجود عدم‌موفقیت مانند دیگرجنبشهای خلق‌بی‌اثر نماند و ارکان‌حکومت‌خلفا را نخست متزلزل کرد و آنان را به‌گذشتهائی وادار نمود [1]

وقتی قیامها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که قیام سپیدجامگان کاملا" ملی بود و پیشوای آن محققا ضد عرب بود و میخواست تازیان را از قلمرو خود بیرون راند .

خرم‌دینان میخواستند در تحت‌لوای زنده‌کردن آداب‌وسنن کهن تازیان را مغلوب سازند . زنادقه که یکباره اصول اسلام را به تمسخر گرفتند و میخواستند با تفرقه انداختن بین مسلمانان عقاید عهد ساسانی را رواج دهند امـا در نظـر

---

۱ ــ تاریخ ایران باستان سده هیجدهم . ترجمه کریم کشاورز (ج ۱)

نداشتند که در شرایط قرن دوم تا قرن چهارم تحقق خواستشان تقریبا " غیرممکن است زیرا چنانکه دانستیم ایرانیان آنچنان از اختلاف طبقاتی و جور و ستم عهد ساسانی بتنگ آمده بودند که برابری و برادری اسلام را گرامی داشتند و برسوم و آداب اسلام معتقد شدند و آنچه از خود داشتند بفراموشی سپردند .

مسلمانان ایرانی قرن دو و چهار به اصول و مبانی اسلام معتقد بود و بی‌اعتقادان را کافر می‌پنداشت و اگر لازم میشد در قبال کافران از دین‌خود دفاع میکردند این‌بود که قیام‌کنندگان بآن‌توجه کافی مبذول‌نداشتند و چون با تازیان دشمنی شدید داشتند این اصل را نادیده گرفتند . پس اگر قیامی چنین اصلی را در نظر نمی‌گرفت علاوه بر تازیان ایرانیهای مسلمان نیز که اکثریت مردمان ایران را تشکیل میدادند با آن مخالفت می‌ورزیدند .

رژیم اختصاصی اسلام در ایران مسلمان آن زمان ریشه گرفت رژیمی نوپا و جدید باشعارهای مترقی و بوسیله کهنه ، فرسودن آن ممکن نبود زیرا اجتماعات نوین را نمی‌توان در جا نگهداشت یا آنکه آنرا بقهقرا برد .

مهمتر اینکه بین پیشوایان قیام همدلی وجود نداشت و هر یک در سر طرحی داشتند و راهی‌را می‌پیمودند . عدم هماهنگی باعث شد که خلیفه فی‌المثل پس از از بین بردن بابک مازیار را بشکند و امثال آن در تاریخ فراوان دیده میشود .

جنبش و قیام بابک خرم‌دین که بیست و دوسال طول کشید از نظر کمی‌و کیفی بسیار قابل ملاحظه و علیه بهره‌کشی و بیدادگری بود و مطمئنا اثر اجتماعی و اقتصادی عمیقی داشت .

## پایان کار افشین‌خائن :

با وجودیکه افشین سردار عمده و مقرب درگاه خلیفه و از همه مهمتر سرآمد نیرنگ‌کاران و حیله‌گران برای گرفتار ساختن بابک بود ، خود او هم از عقوبت مصون‌نماند .

تخطی برادرزاده افشین که به نیابت او امارات آذربادگان را داشت وبر نقدینه خرم‌دینان دست یافته و سهم‌خلیفه را نپرداخته بودبهانه‌ای شد و افشین را از ریاست‌حرس‌انداختند و سرایش را آتش‌زدند و خود وکسانش‌رادستگیرکردند و بعدا" افشین را باتهام :

۱ ـ تازیانه زدن بر مسلمین برای بت‌شکستن

۲ ـ داشتن کتاب کفر و زندقه

۳ ـ خوردن گوشت حیوانیکه خفه شده است .

۴ ـ اتهام چهارم چرا قبول‌کردی تو را مانند خدا تکریم کنند .

۵ ـ تحریک نهانی مازیار بشورش و تشویق او بعصیان .

بمحاکمه کشیدند . گرچه افشین بکلی‌این اتهامات‌را رد کرد ولی موردقبول‌نیافتاد و باستغاثه و استرحام او توجهی نشد و المعتصم خلیفه فرمان داد بتدریج‌وآهسته آهسته ویرا از گرسنگی‌وتشنگی هلاک سازند . گرچه برخی عقیده دارند که بافشین زهر خوراندند . بهر تقدیر مرده وی را از زندان بیرون کشیدند و بر سر دروازه آویختند و بعد جسد وی را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند .

بابک‌در زمان خود با نیرومندترین خلیفه‌عباسی سالها‌تاختانه‌زد وخورد و مقابله‌کرد و موفقیت‌خود را در نفوذ معنوی و روحانی بر پیروان خویش به‌اثبات رسانید .




نقشه قلمرو بابک خرم‌دین ( از مجله مهر سال اول ۱۳۱۲)

## فهرست منابع

برای تهیه این دفتر از کتابهای زیر بهره فراوان بردم و گاهی هم بضرورت عین مطلب یا عبارتی از آنها نقل شده است. سعی شده است اسمهای نویسندگان یا مترجمان از قلم نیفتد. بنابراین اگر اهمالی رفته‌است پیشاپیش پوزش میخواهم.


| عنوان | نویسنده |
|---|---|
| ۱ـ لغت‌نامه دهخدا جلد ۳۶ | نوشته علی‌اکبر دهخدا |
| ۲ـ بابک خرم‌دین | مقالـه ممتع استاد سعید نفیسی (از مجله مهر) |
| ۳ـ آناهیتا | پورداود |
| ۴ـ تاریخ ادبیات ایران | استاد جلال‌الدین همائی |
| ۵ـ دو قرن سکوت | دکتر عبدالحسین زرین‌کوب |
| ۶ـ نه شرقی، نه غربی، انسانی | دکتر عبدالحسین زرین‌کوب |
| ۷ـ تاریخ ایران بعد از اسلام | دکتر عبدالحسین زرین‌کوب |
| ۸ـ نهضتهای ملی ایران | سخنرانی دکتر زرین‌کوب (مرزـهای دانش) |
| ۹ـ حجةالحق ابوعلی سینا | دکتر سید صادق گوهرین |
| ۱۰ـ دیدگاهها | دکتر مصطفی رحیمی |
| ۱۱ـ تاریخ اجتماعی ایران | مرتضی راوندی |
| ۱۲ـ تاریخ ادبیات ایران | دکتر ذبیح‌اله صفا |
| ۱۳ـ تاریخ ادبی ایران | نوشته ادوارد بـرون، تـرجمه علی‌پاشا صالح |
| ۱۴ـ تاریخ نهضت‌های فکری ایران | عبدالرفیع حقیقت |
| ۱۵ـ از گاتها تا مشروطیت | محمد رضا فشاهی |
| ۱۶ـ تاریخ اسلام در ایران | نوشته پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز |

| | |
|---|---|
| ۱۷ ـ تاریخ ایران باستان تا سده هیجدهم (ج ـ ۱) | ترجمه کریم کشاورز |
| ۱۸ ـ الفرق بین‌الفرق | نوشته ابومنصور عبدالقاهر ـ بغدادی |
| ۱۹ ـ اخبارالطوال | ابوحنیفه داودبن دینوری |
| ۲۰ ـ عقاید مزدک | دکتر سیدعلی‌مهدی نقوی |
| ۲۱ ـ قیام بابک | هوشنگ باختری |
| ۲۲ ـ آسیای هفت سنگ | دکتر باستانی پاریزی |
| ۲۳ ـ اژدهای هفت‌سر | دکتر باستانی پاریزی |
| ۲۴ ـ شاهنامه و مردم | انجوی شیرازی |
| ۲۵ ـ تاریخ حبیب‌السیر | غیاث‌الدین بن همام‌الدین ـ الحسینی ( خواند امیر) |